

راه حقیقت

ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)
دور دوم شماره پنجم (۱۴) سرطان سال ۱۳۸۰ (۵ جولای ۲۰۰۱)

نقدی بر نظرات و مواضع حزب کمونیست کارگری افغانستان

عصر جدید نشریه "کمونیستهای افغانستان" در شماره اول سال اول (دسامبر ۱۹۹۸) در صفحات (۵ و ۶) آن بانقد اینکه "راوا" مشروعیت خود را از کجا میگیرد؟ روی مقوله میهن پرستی و ناسیونالیسم و پدیدۀ مذهب مکتب نموده است. خوب البته در تمام جوامع طبقاتی این پدیدۀ های مجردی نبوده و منشأ طبقاتی دارند که در مراحل مختلف تاریخی طبقات حاکمه (دولت) توأم با اعمال ستم طبقاتی؛ ستم مذهبی، ستم جنسی و ستم ملی شئونستی را بر ملتهای تحت ستم اعمال نموده و مینمایند. که شدت وحدت آن توأم با ستم و استثمار امپریالیستی در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال بیشتر است. و اینکه "راوا" و "یا رهائی" و یاسایر گروه های سیاسی ازین قماش در کشورهای مبارزه بر ضد بنیادگرایی مذهبی "و یاشعا" میهن پرستی "را بلند میکنند؛ ناشی از ماهیت ایدئولوژیک سیاسی آنهاست.

ورنه هیچ نیروی انقلابی مردمی راه نجات خلق و کشور را در شرایط جامعه مافقط با مبارزه علیه بنیادگرایی مذهبی و یاپناه بردن به شعار ناسیونالیسم هدف قرار نمیدهد. و یا تقسیم نیروهای ارتجاعی اسلامی را بر بنیادگرا و "میانه رو" و اتحاد با این جناح بر ضد جناح دیگر نیز ریشه در همین منشأ دارد؛ و تعقیب این راه به تداوم سلطه ارتجاع و امپریالیسم در کشور کمک مینماید. ما با ماهیت ایدئولوژیک سیاسی "راوا" و "یا رهائی" آگاهی داریم و خصوصاً در طی (۲۲) سال اخیر در هر مورد نظرات و مواضع انحرافی آنرا به نقد کشیده ایم و پرداخت مزید درینجا زاید است.

ما عقیده داریم که در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال از جمله کشورهای تازه مناسبتی که به سلطه طبقات ارتجاعی فئودال، کمپرادور و سلطه امپریالیسم با مبارزه متحد کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان (که عالیتترین شکل این مبارزه جنگ انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی است) خاتمه داده نشود؛ خلقهای کشور ما به استقلال، آزادی، دموکراسی واقعی، رفاه و عدالت اجتماعی نایل خواهند گردید. و نه هم از سر ستم ملی شئون نیستی، ستم مذهبی و ستم جنسیتی رهائی خواهند یافت. و همچنان در شرایط کشور ما تا کیدروی مبارزه بر ضد مذهب، ناسیونالیسم و یاشد شئون نیز مردم سالارانه چگونه ممکن است بتوان نظام فئودال کمپرادوری (در شرایط فعلی امارت اسلامی طالبان و دولت اسلامی ربانی و شرکا آن)

راسرنگون وسلطه قدرتهای امپریالیستی ودولتهاونیروهای ارتجاعی حامیان آنها را خاتمه داده و ستمگری ملی، ستم مذهبی ویاستم برزنان رامنهدم نمود؟ شما بجای عمده قراردادن مبارزه طبقاتی ومبارزه برضدسلطه امپریالیزم ودولتهای ارتجاعی علم مبارزه بامذهب وناسیونالیزم را بلند کرده اید. همچنان درین بحث بدون تمیزاصل مقوله میهن پرستی راموردنکوهش قرارداده اید.

البته افشای ماهیت "وطن پرستی" و "ناسیونالیزم" گروه های سیاسی ارتجاعی که کنه اهداف آنها را از علم کردن ناسیونالیزم ومذهب بقابخشیدن به نظم کهن ارتجاعی در جامعه تشکیل میدهد بحث دیگریست که باید آنرا افشاویا آن مبارزه نمود. زیرا اینها هدف دارند تا بابتحریر احساسات برتری طلبانه ملیت حاکم ویا تحریک ناسیونالیزم یا اشاعه تعصبات ملی ملیتهای تحت ستم در نهضت کارگری واتحادپرولتاریای ملیتهای مختلف کشوراختلال ایجاد نموده وتفرقه بیندازند. ولی اصل مفهوم وطن پرستی را بدون هیچگونه تفاوت محوی مورد تردید ونکوهش قراردادن مطلبی است که باید روی آن بحث نمود.

درهمین صفحات(۵ و ۶) مینویسید: "وطن پرستی متعلق بما نیست وازآن متنفریم" ویا "ما بیدامیهن پرست نیستیم". درین موردرفیق مائوتسه دون میگوید: "آیا کمونیستی که انترناسیونالیست است، میتواند درعین حال میهن پرست هم باشد؟ مامعتقدیم که نه تنها میتواند بلکه باید هم چنین باشد" وادامه میدهد: شرایط تاریخی مضمون کنکرت میهن پرستی را معین میکند، هم میهن پرستی تجاوزکاران جاپنی وهتلرووجوداردوهم میهن پرستی ما؛ کمونیستها بایدقاطعانه باآن باصطلاح "میهن پرستی" تجاوزکاران هتلری وجاپنی مبارزه کنند(صفحه ۲۹۴ جلد دوم منتخبات مائوتسه دون).

ویامیگوید: "زمانیکه کشورمورد تجاوزقرارمیگیرد کمونیستها باید میهن پرستی رابا انترناسیونالیزم پیونددهند؛ مادر عین اینکه انترناسیونالیستیم، میهن پرست نیز هستیم. شعار ما اینست: پیکار علیه تجاوزکاران بخاطر دفاع از میهن؛ زیرا فقط از طریق پیکار بخاطر دفاع از میهن است که میتوانیم تجاوزکاران را مغلوب وبه آزادی ملی دست یابیم؛ فقط در صورت نیل با آزادی ملی است که برای پرولتاریا وسایر زحمتکشان امکان کسب آزادی خود فراهم خواهد گشت .. بدین سبب در جنگهای آزادیبخش ملی میهن پرستی عملاً همان تحقق انترناسیونالیزم است(همانجا).

لنین درین مورد اصرار داشت که پرولتاریا در مفهوم ایدئولوژیک خود ملت ندارد؛ این بدان معنی نیست که کارگران اصولاً وعینیتاً در زمان مشخصی در یک ملت معین زندگی نمیکنند؛ بحث آنست که از زاویه ایدئولوژیک آنها نماینده یک ملت خاص نبوده وازین زاویه ملتی ندارند، آنها نماینده پرولتاریای بین المللی هستند این امر البته بدین معنی نیست که لنین نافی و منکر وجود ملتها، مسئله ملی وحق تعیین

سرنوشت بود، اما چیزیکه اوعلى الرغم همه این مسایل بآن اصرارداشت اترناسیونالیست بودن پرولترهاست.

لنین اصرارمیکردکه درکشورهای امپریالیستی سرزمین پدری يك مقوله مرده است؛ چراکه مسئله ملی و جنگ رهاییبخش ملی درکشورهای پیشرفته سرمایه داری يك مقوله مرده است. اودقت داشت که هیچ پدیده درجهان ناب ومطلق نیست، بهمین خاطر هنگام بحث درباره اروپامشخصاً از مسئله ایرلند بعنوان مسئله ملی کماکان موجود دراروپای غربی سخن گفت. اگرخواهیم نه بااستثنائات که بقاعده پردازیم وبه عبارت دیگرنه جوانب درجه دوم ومتضادیا جوهر پدیده که جنبه اصلی را موردنظر قراردهیم؛ دراروپای غربی (ودر ایالات متحده امریکا که مسئله ملی بخصوص برای سیاهان وجودداشت) بطورکلی مسئله ملی منتفی است. بنابراین مسئله سرزمین پدری ودفاع از سرزمین پدری وغیره جائی دردستورکاردرین کشورها ندارد.

امادرکشورهای که برعکس کشورهای سرمایه داری و پیشرفته (کشورهای نیمه فئودال ونیمه مستعمره) مسئله ملی وجوددارد مطرح چنین نظری کم فراتراست بولی بهرحال از زاویه ایدئولوژیک وبنوان نقطه عزیمت برای کمونیستها در هیچ کجای جهان صحیح نیست. درکشورهای تحت ستم بمرور زمان؛ بخصوص بعد پیروزی اولیه انقلاب وحركت بسوی سوسیالیسم؛ گذاراز انقلاب آزادیبخش ملی ودموکراتیک به انقلاب درجهت سوسیالیسم؛ چنین بینشی پیش ازپیش بانیا بیا تداوم انقلاب در تضاد قرار گرفته، توانائی رهبران در امر پیشبرد انقلاب وبرقراری اتحاد بامبارزه پرولتاریای بین المللی رامحدود میکند.

همچنان اترناسیونالیسم باید اساس ونقطه عزیمتی برای پرولتاریای تمام کشورها باشد پرولتاریا تنها در صورت نزدیکی باین سیاست وقبل از هر چیز پیشبرد آن در عرصه جهانیست که میتواند مبارزه اش را به پیش راند.

البته معنای حرف من این نیست که شما بدون توجه به شرایط مختلف جهان ویا شرایط داخلی کشورهای خاصی انقلاب بیافرینید؛ غرض اینست که نزدیکی باین سیاست، در واقع بمعنای ارجح دانستن منافع همه جانبه پرولتاریای جهان وحركت بر پایه اوضاع جهانی بمثابه عامل تعیین کننده باشد. در صفحه (۶) مینویسد مادر کتاب "ضرورت حضور کمونیسم در افغانستان" باین نقد نداریم که حزب دموکراتیک خلق مزدور شوروی بوده است وبه شما یعنی "راوا" نقد نداریم که چقدر امکانات مالی از رفقای چینی تان بدست می آورد.

لاکن برعکس از نظر ماشیوه درست واصولی اینست که هر نیروی سیاسی مدعی مبارزه طبقاتی واعمار جامعه نوین سوسیالیستی و کمونیسم؛ توانم با اعلام مواضعش باتحلیل اقتصادی، اجتماعی وسیاسی

جامعه و مشخص کردن تضاد های اساسی طبقاتی و معین کردن تضاد عمده و نیروهای انقلاب و ضدانقلاب؛ و همچنان موضع روشن در برابر مواضع ایدئولوژیک سیاسی احزاب و سازمانهای مختلف موجود و ماهیت اهداف استراتژیک آنها اتخاذ نماید. خاصاً در شرایط کشور ماکه در طی بیش از دو دهه بعد از وقوع فاجعه (۷) ثور سال (۱۳۵۷) بوسیله حزب رویونیست "دموکراتیک خلق" و به تعقیب آن سیاه روز (۶) جدی سال (۱۳۵۸) و تجاوز نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی که کشور را به مستعمره کشید؛ و تشکیل نیروهای ارتجاعی مذهبی و آغاز فعالیت های سیاه کارانه آنها و بعد مداخلات قدرتهای امپریالیستی غربی از جمله ابر قدرت امریکا و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران، عربستان سعودی، دولت ارتجاعی چین و سایر دولتهای و نیروهای ارتجاعی از سراسر جهان که با کمکهای مالی و تسلیحاتی و حمایت همه جانبه از آنها توانستند آنها را بر جنگ مقاومت خلق ما تحمیل نموده و دست آوردهای مقاومت مردم را تصاحب نمایند. و نیز بعد از شکست نظامی شوروی و خروج قوای آن از کشور و شکست رژیم مزدور و بعد تشکیل دولت اسلامی دست نشانده در ائتلاف با جناحهای از "خلقها"، پرچمپها و ملیشه های بدنام مزدور شوروی و ادامه جنگهای خانمانسوز بین جناح های مختلف دولت اسلامی و بعد به صحنه آوردن نیروهای مزدور تازه دم ارتجاعی دیگری بنام "تحریک طالبان" در معرکه بازیگریهای سیاسی امپریالیزم و ارتجاع منطقه خصوصاً دولت پاکستان و تشدید جنگهای ارتجاعی ویرانگر که به تحکیم سلطه طالبان در بیش از هشتاد درصد خاک کشور انجامید که تا امروز ادامه دارد. و هر دو قماش از این نیروهای مزدور اعراض از "حزب دموکراتیک خلق" و احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی در طی بیش از دو دهه شنیعترین جنایات را بر علیه خلق ما مرتکب شده و می شوند؛ و سیاه ترین کارنامه ها را از قتل، شکنجه، زندان و تجاوز و هتک ناموس، آزار و اذیت، چور و چپاول و ویرانی همه جانبه کشور انجام دادند. آیا این همه جنایات هولناک ضد انسانی ارزش نقد و پرداخت راندارند؟ و آیا اینکه در مورد تاریخچه "راوا" فقط باین بسنده نموده اید که "راوا" چقدر امکانات مالی از رفقای چینی شان بدست می آورند؟ و اینکه "رهائی" با ادعای سازمان کمونیستی که از بدو ایجاد شد دچار انحرافات اکونومیستی بوده و بعد از سال (۱۹۷۶) و سقوط دکتاتوری پرولتاریا در چین بوسیله باندرویونیست دینگ سیائوپنگ بدنباله روی از آن به منجلا ب تئوری ارتجاعی و ضد انقلابی "سه جهان" افتاده و از راه انقلاب پرولتری فاصله گرفت؛ و از همین دید در بانحراف کشیدن روشنفکرانی که سطح آگاهی نازلی داشتند و جنبش توده ها نقش نهایت منفی ایرابازی نموده و اثرات سوء آن چه ضرباتی را به جنبش دموکراتیک نوین و جنبش کمونیستی کشور وارد نموده است به زعم شما به تذکارتی هم نمی ارزد.

در همین صفحه تحت عنوان "پرداختن به مسایل حاد افغانستان؛ بعد از اشاره به پرداخت به پرابلماتیکهای طبقه کارگرو از مبارزه در راه افشای ماهیت ناسیونالیزم و مذهب ارتجاعی اسلام اشاره دارید؛ همچنان از

پرداختن به صلح و جنگ کثیف و ضدانسانی، ایجاد جامعه مدنی، ایجاد دولت سیکولار و پایان حس انتقام جوئی " صحبت دارید .

حال میپردازیم به مسایل مطروحه تان: در شرایط کنونی کشورماکه امارت اسلامی طالبان و دولت اسلامی ربانی مسعود و شرکای آن که نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودالان، کمپرادوران و مزدوران امپریالیزم و ارتجاع منطقه از جمله پاکستان، ایران و سعودی اند و دکتاتوری تنوکراتیک فاشیستی شانرا در طی هشت سال اخیر بر خلقهای کشورما تحمیل نموده اند و کشوررا بیش از زمان رژیم مزدور شوروی در تمام ساحات ویران و علاوه بر اعمال وحشیانه ترین جنایات خلقهای کشور را در فقر، قحطی، بیچارگی و بدبختی، جهل و بیسوادی دچار نموده اند که هنوز هم به حاکمیت شان ادامه میدهند؛ آیا میشود شکست و نابودی همه این نیروهای ارتجاعی و قطع سلطه قدرتهای امپریالیستی و دفع مداخلات دولتها و نیروهای ارتجاعی بیگانه را از کشور و راه حل این همه معضلات و بدبختیها را از کشور به مبارزه علیه "ناسیونالیزم" و "مذهب" خلاصه نمود؟! آیا میشود پدیده های مذهب و ناسیونالیزم را بطور مجرد و جدا از شرایط اقتصادی اجتماعی و حاکمیت طبقات ارتجاعی مورد بحث قرارداد؟ آیا ممکن است بدون ویران کردن پایگاه مادی و اجتماعی آنها ناسیونالیزم و مذهب را نابود ساخت؟! که هرگز نه! و در شرایط فعلی کشور ما بدون سرنگونی فئودالیزم، کمپرادوریزم و قطع سلطه امپریالیزم و ارتجاع منطقه که حامیان دو نیروی حاکم ارتجاعی مذهبی اند؛ نابودی ناسیونالیزم چه بشکل ستم ملی ارتجاعی شئونستی ملیت پشتون و چه بشکل ناسیونالیزم کور ارتجاعی ملیتهای تحت ستم که هر کدام از نیروهای مذهبی حاکم در کنار حربه مذهب علم ناسیونالیزم را نیز بلند کرده اند و برای اغوای ملیتهای مختلف کشور آرا وسیله قرارداد و تلاش دارند تا تفاهم و وحدت ملیتهای مختلف کشور را خدشه دار سازند.

وما عقیده داریم که بلند کردن شعار مبارزه علیه ناسیونالیزم و مذهب بجای شعار مبارزه علیه فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیزم نمیتواند خلق ما را از شر نظام تنوکراتیک فاشیستی و ستم و استثمار آنها و شئونیزم عظمت طلبانه و تعصبات ناسیونالیستی نجات بخشد.

یک سازمان و یا حزب سیاسی انقلابی مردمی در افشاگریهای سیاسی اش عمدتاً بطور همه جانبه با افشای ماهیت طبقاتی دولت استبدادی، ستمگری، اختناق و جنایات، استثمار، سلب آزادی، بی حقوقی، پالیسیهای ضدانسانی، ضد دموکراتیک و ضد ترقی و ستم بر زنان که همانا ماهیت طبقاتی نظام حاکم را آشکار میسازد میپردازد. و همچنان افشای وابستگی و مزدوری این نظام بقدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی موضوعاتی اند که باید انجام داد.

البته این بدان مفهوم نیست که به ماهیت مذهب و نقش آن در تخریب اذهان توده ها و یاباه ماهیت ستم ملی

ملیت حاکم و یاماهیت ناسیونالیسم ملیتهای تحت ستم افشاگری صورت نگیرد.

لاکن مانظر داریم که بابلندکردن شعارمبارزه برضد مذهب و ناسیونالیسم حتی در شرایط کنونی کشورماکه رژیم فئودال کمپرادوری مزدوران امپریالیسم و ارتجاع منطقه بنام دین و مذهب برخلقهای کشورستم و جنایات بی حد و حصری را اعمال مینمایند و باشیوه های قرون وسطائی شرایط جهنمی را بر آنها تحمیل میکنند توده های خلق را نمیتوانید برای سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و سلطه امپریالیسم تحت این عنوان بسیج نمائید. البته در شرایطی که دین و مذهب بشکل تساهلی آن تطبیق گردد یعنی احکام و قوانین اسلامی و سایر ارزشها و سنن و آداب مذهبی در جامعه به شیوه های ملایمتری اجرا و تطبیق شود و جبر و اکراهی هم مانند شرایط کنونی در انجام فرایض و سنن در کار نباشد این امکانات خیلی محدود خواهد بود که بتوانید توده های خلق را برای سرنگونی نظام حاکم ارتجاعی بسیج کنید. و این طرح شیوه افراطی مبارزه با مذهب و یامبارزه باشیوه بلانکیستی علیه مذهب و یا انتخاب شیوه افراطی مبارزه علیه ناسیونالیسم و یا عمده قرارداد آن نسبت به شعار مبارزه برای نابودی نظام حاکم ارتجاعی اذهان توده های خلق را از اصل مبارزه برضد فئودالیسم، کمپرادوریسم و امپریالیسم منحرف میسازد. و این یک شیوه غیر علمی و غیر اصولی مبارزه در کشوری نیمه فئودال و نیمه مستعمره است. و یگانه الترنایف انقلابی در شرایط کنونی کشور ما مبارزه برای سرنگونی رژیم فئودال کمپرادوری تئوکراتیک و سلطه امپریالیسم است که زمینه را برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین آماده میسازد. در آن صورت است که با حصول استقلال و آزادی امکان دموکراسی واقعی، رفاه و عدالت اجتماعی برای خلقهای کشور آماده میگردد. و دیگرستم ملی شئونستی، ستم مذهبی و ستم بر زنان امکان اعمال ندارد و هم شرایط را برای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی میسر میسازد.

ما بخوبی از ماهیت این جنگ ارتجاعی و تباه کن آگاهیم که عامل عمده تداوم آن تضاد منافع قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه است. ولی ما از صلی طرفداری میکنیم که توأم با سرنگونی دنیروی جنایتکار و ضد مردمی امارت اسلامی و دولت اسلامی و سایر خائنین بر خلق و میهن باشد؛ صلی عادلانه که بتواند حاکمیت مردمی را در قبال داشته باشد. و قدر مسلم این است که صلح شرافتمندانه و واقعی فقط بوسیله مبارزه توده های خلق تحت رهبری نیروهای کمونیست انقلابی و سایر نیروهای مترقی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم میسر میگردد.

موضوع پایان حس انتقامجویی که از جانب (ح ک ک) توصیه میشود؛ باید متذکر شویم که این مسئله ساده و کم اهمیتی در کشورمان نیست؛ این یکی از مسایل مهم خلق مادر برابر دشمنان قسم خورده آنهاست؛ صدور حکم به پایان حس انتقامجویی از جنایتکاران "خلقی" و پرچمی و احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی

از اروپا و آمریکا بسیار آسان است؛ خصوصاً برای آن‌ده کسانی که شدت، عمق و وسعت جنایات ضد انسانی آنها را لمس نکرده اند و با اطلاع کافی از آن ندارند؛ حتی در همین کشورها که کسان زیادی اند که عزیزان، اعضای فامیل، اقارب و دوستان شان بوسیله این جنایتکاران بقتل رسیده اند و خود آنها و عزیزان و رفقای شان در زندانهای مخوف تحت شکنجه های سبعانه آنها سالهای طولانی را عذاب کشیده اند.

این موضوع بیش از (۲۲) سال جنایت، آدمکشی، زندان، شکنجه، تجاوز به ناموس، زنده بگور کردن و غارت و چپاول اموال، آزار و اذیت، جور و ستم، غم و اندوه و ده ها مصیبت یک ملت است که بوسیله وطن فروشان "حزب دموکراتیک خلق"، سایر گروه های مزدور روسی، ملیشه های جانی مزدور و نیروهای ارتجاعی اسلامی وحشی انجام شده است. بر علاوه اینکه وطن فروخته اند، کشور را ویران کرده اند هستی مادی و فرهنگی خلق ما را نابود نموده و آنها را به فقر، بدبختی، بیچارگی و گدائی کشانده اند. و حتی همین الان همه روزه ده ها موطن مابا اثر جنگهای ارتجاعی کشته میشوند، روزانه ده ها نفر مقتول و معلول به وسیله بیش از ده میلیون مین مرگزا که توسط رژیم مزدور و پاداران سوسیال امپریالیست شان کار گذاشته شده است قربانی این جنایت اند. اینها از هر ده نفر موطن ما یک نفر را کشته اند، یک نفر را معلول و ثلث نفوس کشور را در طی دوده دهه مجبوره ترک وطن نموده که با انواع بدبختی، فقر، بی فرهنگی، گرسنگی، درماندگی و مصاب امراض گوناگون جسمی و روحی دست بگریبان بوده و عذاب میکشند؛ آیا چگونه ممکن است که مردم زجر کشیده افغانستان بتوانند ازین همه جنایات سهمگین که بر آنها اعمال شده است بگذرند؟ شما با این عفو سخاوتمندانه جنایتکاران " خلقی " پرچمی و جنایتکاران احزاب و تنظیمهای که در چوکات دولت اسلامی ربانی و شرکای آن متشکل شده اند و امارت اسلامی طالبان؛ در حقیقت بر ملت افغانستان ستم روا میدارید. این خائنین جنایت پیشه راهرگز گریزی از دادگاه عدل خلق کشور ما نخواهد بود و این جنایتکاران باید به محکمه کشیده شده و جزای این همه جنایات و آدمکشی شان را ببینند. و اینکه جانیان " خلقی " و پرچمی راهپاله های اسلامی جانی شان عفو عمومی کرده اند هیچ ربطی به خلق ستم کشیده ما ندارد؛ این فقط معامله بوده است بین دنیروی جنایتکار و وطن فروش مزدور؛ زیرا تضاد بین آنها خصلتاً از تضاد بین خلق ما و همه این جنایتکاران متفاوت است؛ و اگر زمانی بنابر تضاد منافع خود آنها و پاداران امپریالیست و ارتجاعی شان با هم درمی آویزند اما زود میتوانند به تباری و سازش برسند، همدیگر را عفو نموده و بائتلاف و اتحاد برسند؛ لکن خلق ما و نیروهای واقعا انقلابی مردمی، آزادیخواه و وطن دوست با همه این نیروها تضاد آشتی ناپذیر دارند.

ما یقین داریم که هیچ افغان مردم دوست و آزادیخواه بشریت مترقی جهان این گونه قضاوت غیر عادلانه

نسبت باین قضیه مهم نخواهند کرد. وعفواين جنایتکاران خود اغماض ازین همه جنایات و آدمکشی این نیروهای وحشی است. تبلیغ درمورد عدم بکارگیری انتقامجویی خود بمنزله تبرئه جنایتکاران بوده وپای گذاشتن روی خون دومیون انسان بیگناه؛ وهم به هیچ گرفتن شکنجه و عذاب صدها هزار انسان وانواع تجاوزی است که توسط اینها بر خلق مظلوم ما اعمال شده است. لنین درمورد ماجراجویان، جاه طلبان وشیادانیکه تلاش مکردند خودرابه حزب دولتی بچسپانند میگوید: " اینها فقط مستحق تیرباران اند؛ ویا اینکه بلکه بیشتر می بایست انتظار داروشکنجه را داشته باشند" البته لنین این حکم رابادرنظر داشت اعمال سابقه این افراد میدهنه فقط بجرم همین اوصاف متذکره (ولی شمدرمورد قاتلان، جنایتکاران خائنین به خلق ومیهن وعاملین انواع مظالم، اجحاف وتجاوزوهتك ناموس مردم فتوای عفوعومی آنها را صادر میکنید؛ ولی بدون محاکمه این جنایتکاران دردادگاه عدل خلق ومجازاتی درخور جنایات آنها ممکن نیست که شدت خشم، نفرت وانزجارتوده های خلق کشور ما ماتخفیف یابد.

در صفحه (۸) تحت عنوان "برای آزادی مردم وسرنگونی طالبان به پیش؛ چنین ادامه یافته است:" تبلیغ وترویج برعلیه اسلام در تمامی کشورهای مانند افغانستان، ایران، الجزایر وغیره که حکومتها واحزاب اسلامی جامعه را به بندکشیده وبالرتکاب انواع جنایات زندگی انسانها را به جهنم تبدیل کرده اند، یک ضرورت مبرم است که بایستی در صدر فعالیتهاى احزاب وسازمانهای کمونیستی وآزادیخواه قرار گیرد؛ در افتادن با اسلام در حال حاضر نه یک مبارزه صرفاً آئیستی وفلسفی بلکه عمیقاً سیاسی واجتماعی است این حرکت شبیه جنبش روشنفکران قرن (۱۸) اروپاست که به سلطه دین و کلیسا در غرب ضربات تاریخی وارد نمودند. وچند سطر پائینتر مینویسید: " تاتابوی مذهب در جوامع اسلامی واز جمله افغانستان باحمله سریع به مذهب واحزاب اسلامی بشکند...".

همچنان در صفحه (۹) آمده است: " نابودی ارتجاع مذهبی وقومی در افغانستان وبویژه طالبان در گروبراه انداختن یک مبارزه وسیع ضد مذهبی وضد قومی وآزادیخواهانه است. ایجاد حرکت کمونیست کارگری افغانستان نخستین ومهمترین اقدام درین راستاست. مابیک حزب رادیکال کمونیستی ضرورت داریم تاریخه ارتجاعی مذهب، ناسیونالیزم، نابرابری واستبداد را از کشور برکنیم".

چنانکه قبلاً هم تذکار دادیم مادر مرحله انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین کشور ما قرار داریم؛ کمونیستهای انقلابی باتجزیه وتحلیل علمی از اوضاع اجتماعی، اقتصادی وسیاسی جامعه ومشخص کردن دشمنان داخلی وخارجی بر طبق استراتژی وتاکتیک این مرحله انقلاب اهداف وخط مشی مبارزاتی شانرا معین میکنند. در شرایط کنونی تضاد عمده خلق مابافئودالیزم، کمپرادوریزم وامپریالیزم است که نمایندگان

طبقاتی آنها و دولت ارتجاعی تئوکراتیک امارت اسلامی و دولت اسلامی اند که با حمایت و کمک امپریالیزم و دولتهای ارتجاعی منطقه خلقهای کشور ما را مورد ستم و استثمار همه جانبه قرار داده اند. و هدف مبارزه در شرایط کنونی سرنگونی این نیروهاست. ولی مبرم دانستن وعده قرارداد مبارزه یا تبلیغ و ترویج بر علیه اسلام و ناسیونالیزم بجای فنودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیزم در کشور که هدف عمده سرنگونی آنهاست؛ توده ها را از اصل ماهیت نظام ارتجاعی و ضدانقلابی فنودالی، کمپرادوریزم و سلطه اسارتبار امپریالیزم منحرف میسازد.

شمارین بحث مذهب را که بازتابی از نظام اجتماعی اقتصادی و تاریخی این جوامع است بجای مسایل اصلی یعنی نظام تولیدی مسلط در جامعه و طبقات ارتجاعی که به حمایت امپریالیزم بین المللی برخلقها ستم و استثمار و امیدارند قرار میدهند؛ و همچنان ناسیونالیزم و اعمال ستم ملی که بر همین بنیاد استوار است. مارکس میگوید: "تکامل سیاسی، حقوقی، فلسفی، مذهبی، ادبی و هنری و غیره متکی بر تکامل اقتصادی است؛ اما اینها همه بر یکدیگر و نیز بر زیربنای اقتصادی تأثیر مینهند، اینطور نیست که موقعیت اقتصادی به تنهایی فعال است و همه چیز دیگر دارای تأثیر غیر فعال است؛ بلکه تأثیر متقابل جریان دارد که بر اساس آن در این مرحله ضروریات اقتصادی همیشه نقش تعیین کننده دارند".

در کشور ما ابتدا باید عمدتاً مبارزه را در جهت نابودی آن اهرمهای از قدرت متوجه ساخت که ستم مذهبی و

ستم ملی را اعمال میکنند و بعد از سرنگونی پایه های اجتماعی آنست که دیگر امکان اعمال آن از بین می رود یعنی نابودی زمینه های اقتصادی و اجتماعی این پدیده ها.

شما باید تأثیر و نفوذ پدیده مذهب را بر شعور و وجدان توده های خلق از جمله کارگران، دهقانان و اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی در کشور ما مدنظر قرار دهید؛ و شرایط تکامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی توده های خلق را دقیقاً با ارزیابی بگیرید. از آنجائیکه پدیده های مذهب و ناسیونالیزم بر بنیاد هستی مادی جامعه و طبقات ارتجاعی حاکم استوار است؛ از آنرو ابتدا باید بر بنیاد هستی ای که توده های خلق را به بردگی کشیده است یورش برد تا شرایط برای یک نظام مستقل، آزاد و دموکراتیک میسر گردد؛ که با جدائی دین از دولت و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی توده ها شرایط مبارزه علیه آن امکان پذیر میگردد.

در شرایط فعلی کشور ما که نیروهای ارتجاعی مذهبی افراطی حاکم در رأس طبقات حاکمه ارتجاعی قرار دارند و تا حد توان خلق کشور را با توهمات مذهبی به گمراهی کشانده و میکشانند، و از جانبی هم توده های خلق شدیداً از فقر فرهنگی و سیاسی رنج میکشند باید جدأ مورد ارزیابی قرار گیرد؛ زیرا با دستور از روی کاغذ

نمی‌شود توده‌ها را بر علیه مذهب شوراند و یا بر ضد ناسیونالیسم تحریک نمود.

هر کمونیست انقلابی باین امر اعتقاد راسخ دارد که ماتریالیسم باید آشتی ناپذیر است؛ ایده آل‌یزم با دانش بشری در تضاد است و با مذهب پیوند دارد. ایده آل‌یزم افسانه مذهبی آفرینش را با عبارات فلسفی عقلانی می‌پوشاند و خود را در زیر نقاب علم پنهان می‌سازد و مانند مذهب خود را در چارچوب ایمان کورکورانه محدود نمی‌سازد.

ایده آل‌یزم و مذهب از نظر سرشت خود با هم قرابت دارند؛ علی‌الاصول ایده آل‌یزم در خدمت نیروهای ارتجاعی جامعه قرار داشته و مبارزه آن بر ضد نیروهای اجتماعی مترقی جامعه است. و برای استثمارگران ایده آل‌یزم و مذهب همیشه سلاح اسارت روحی زحمت‌کشان و وسیله توجیه و تحکیم تسلط آنهاست. و در حال حاضر مدافع و پشتیبان وفادار نظریه زوال سرمایه داری امپریالیستی است.

مذهب در کشورهای که هنوز مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه داری (یعنی کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره) حاکم است و سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی توده‌ها پائین و یا باجهل و خرافات مسموم شده اند؛ حربه مذهب می‌تواند توسط طبقات ارتجاعی حاکم و نیروهای ارتجاعی مذهبی در خدمت آنها بیشتر مورد استفاده قرار گیرد.

اسلام بحیث عقیده دینی در کشورهای اسلامی و یا در کشورهای که اقلیتی قابل ملاحظه از پیروان آن زندگی دارند، از تأثیر و نفوذ قابل ملاحظه در بین توده‌های خلق برخوردار است؛ برخلاف مسیحیت که از نفوذ آن تا حد زیادی در جوامع سرمایه داری کاسته شده و دیگر نقش مهمی در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و قانون گذاری بازی نمی‌نماید و از نیرو کلیسایی می‌کند تا هر چه بیشتر آن را با علم و خرد سازگار نماید. لکن اسلام موقعیت و جزمیت خود را تا حد و دزدیادی حفظ نموده است. در کشورهای اسلامی احساسات مذهبی در توده‌ها بطور فعال و زنده موجود است؛ و امروز از همین جنبه آن درین جوامع دولتها و نیروهای ارتجاعی مذهبی با اغوای توده‌های خلق منحیت وسیله در امر پیشبرد اهداف سیاسی ارتجاعی شان بخوبی استفاده مینمایند.

در طی دوده اخیر در بیشتر از کشورهای اسلامی بیش از هر زمانی از دین و مذهب بحیث ابزاری چه از طرف دولتها و چه از جانب نیروهای ارتجاعی مذهبی در سرکوب نیروهای پرولتری انقلابی و مترقی مردمی و هم چنان به گمراهی کشیدن توده‌های خلق و نیز در ایجاد تضییقات در زندگی خصوصی مردم درین کشورها با کار گرفته میشود؛ چه بشکل بنیادگرائی افراطی آن و یا بشکل "میانه رو" آن از هر دو شیوه با عین ماهیت اهداف واحدی را دنبال مینمایند.

امروز اگر کلیسا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته پایبند اندیشه هماهنگی و دمسازی ایمان با خرد و علم

شده است برای آنکه بتواند خود را درین جوامع سازگار نماید. لکن برعکس اسلام هنوز اکثر آروی احکام جزم خویش استوارانه قائم است. واقشار روحانیت ارتجاعی بکمک دولتها و طبقات ارتجاعی سعی دارند با تحقیق توده های خلق ایده "فلاح دارین" را بآنها القانموده و آنها را در برابر زجر و عذاب ستم و استثمار طبقات ارتجاعی به صبر و تحمل قانع نگهدارند. خصوصاً در طی دودهه اخیر چنان جنبه فعال سیاسی بآن داده اند که خاطرات حکومت الهی در قرون وسطی را زنده ساخته اند. و بدین طریق میکوشند هر چه بیشتر توده ها را در جمود فکری نگهدارند تا راه رشد و تکامل اندیشه های ماتریالیستی (ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی) را در جامعه سد نموده و به آسانی بتوانند با سوء استفاده از ناآگاهی توده ها ستم و استثمار طبقات ارتجاعی حاکم و امپریالیسم را توجیه نمایند.

بقول انگلس: "مذهب یکی از انواع مختلف یوغهای معنوی است که در همه جا و همه موارد بر روی شانه های توده های خلق که همواره بردیگران کار میکنند و در اثر احتیاج وی و یاریار بودن تحت ستم قرار دارند سنگینی میکند".

درین جوامع علاوه بر اینکه فشار رنج و بدبختی، سیاه روزی و ستم و استثمار طبقات حاکم را بر توده ها مشیت الهی وانمود میسازند؛ حتی امپریالیسم و ارتجاع بین المللی سعی دارد تا با وسیله قراردادان مرزهای مشترک مذهبی و دینی بجای مرزهای ملی در کشورهای اسلامی زمینه ایجاد همکاری و تساند طبقات ارتجاعی و دولت‌ها را درین کشورها برای سرکوب نیروهای انقلابی پرولتری در کشورهای همدیگر مهیا گردانند خصوصاً بعد از غصب قدرت سیاسی بوسیله دارودسته خمینی جلاد در ایران تحت نام صدور "انقلاب اسلامی"

این شیوه رونق یافته و ده ها حزب، سازمان و گروه اسلامی بکمک ارتجاع و امپریالیسم جهانی ایجاد و تقویت گردید. و بدون شك نام جمهوری اسلامی سلاح زنگ زده بود که از زادخانه امپریالیسم جهانی بمیان کشیده شد؛ و دیده شد که مداخلات و تجاوزهای رژیم ارتجاعی اسلامی ایران در تسلیح و تمویل گروه های اسلامی از جمله لبنان، فلسطین، افغانستان، بوسنیا و سایر کشورهای تسریع گردید که هنوز هم ادامه دارد.

همچنان قراردادان اسلام آباد پاکستان در زمان حکومت جنرال ضیاء الحق بحیث "دارالخلافه اسلامی" و سازمان دادن چندین تنظیم و حزب اسلامی و تسلیح و اکمال آنها و مسلط نمودن شان بر جنگ مقاومت مردم ما بر ضد رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی؛ و نیز تشکیل و تقویت چندین گروه اسلامی در پاکستان، کشمیر و بنگله دیش نمونه های دیگر آن درتشکل گروه های تسنن است که بوجود آمدن تقویت گردید.

امپریالیسم جهانی حساب شده بکمک دولتهای ارتجاعی چه مذهبی، چه نظامی و چه جمهوری پارلمانی

وروحانیت مرتجع این نیروهای ارتجاعی مذهبی راسازمان دادند. تاآن بحیث سلاح ووسیلهٔ دربرابر نیروهای پرولتری انقلابی درکشورهای اسلامی کاریگیرند. حتی نه تنها درکشورهای اسلامی بلکه در سایر کشورهاامپریالیزم بین المللی رجعت گرائی مذهبی را کمک و ترویج مینمایدوباشیوه های خاص در صدد احیای مجددآنست. وعملاً دیده شد که سلطه گری مذهبی که رواج قرون وسطی درچندقرن قبل

بود دراخیرقرن بیستم بکارگرفته شد. وامروزتقریباًدرتمام کشورهای اسلامی نیروهای ارتجاعی مذهبی بحیث چماق ارتجاع وامپریالیزم دربرابرنیروهای انقلابی ومترقی قرارمیگیرند. ودرچندین کشورومنطقه توانسته اند جنبشهای ملی ضدامپریالیستی راتحت سلطه خویش قرارداده وبآن مهرمذهبی حک نمایند. این پلان امپریالیزم وارتماع بین المللی ازهمان اواخردهه شصت میلادی آغازودراواخردهه هفتاد تقویت گردید؛ وازآن زمان تاحال سرمایه گذاریهای آنهاثمرات خودرا برای آنها ببارآورد؛ که بطورآشکارمیتوان نمونه های آنرا درکشورما، ایران، سودان، لبنان، فلسطین، کشمیر، الجزایر، چین، ترکیه، پاکستان، بنگله دیش، بوسنیا، تاجکستان ودرچندین کشوردیگرددراسیای میانه وغیره نقاط جهان مشاهده نمود. همچنان تجارب دودهه اخیرنشان داد که درعهدهٔ از کشورهای اسلامی رویزیونیستها که ماهیت مارکسیسم راقلب کرده اندماندیگرایدنولوگهای بورژوازی؛ که اسلوب میتافزیک آنهاازریشه واساس بادیاالکتیک ماتریالیستی درتضادا ست وتضادهای درونی رامثابه سرچشمهٔ تکاملی نفی میکنند وخصلت مترقی را انکارمینمایند؛ ازینرومنطبق بامنافع نیروهای ارتجاعی است؛ وازآنجائیکه رویزیونیستهابرمیتافزیک تکیه دارندبآسانی میتوانندبا مذهب ونیروهای مذهبی کناریابیند. همینکه رویزیونیستهاوسایرنیروهای بورژوازی ارتجاعی درافغانستان، ایران وسایرکشورهای اسلامی بامذهب مستمسک شده اندوبابانیروهای مذهبی بوحدت رسیده اندوابستگی به سرشت روبه زوال ارتجاعی شان داردونباید اینطوراستنباط گردد که آنها مذهب را بطور"تاکتیکی"منحیث وسیله قرارمیدهند؛ بلکه این امربه سرشت وماهیت ایدئولوژیکی آنهادمسازی دارد.

مطلب دیگری که بایدبآن اشاره نمود اقدامات جناحی ازروحانیت ارتجاعی حاکم ایران است که سعی دارد تاباذهنیگری، سفسطه بافی وتوجیه تراشیههای مضحک جزمیات ودکهای مذهبی رالباس علمی پوشانده وباجلوهٔ دمسازی آن با"دموکراسی" آنرا به خورد توده هابدهند. چنانکه طرفداران اربکان درترکیه وسایرکشورهای سرمایه داری درین کارگران ترك صحبت ازدمسازی آموزشهای مذهبی بافرهنگ بورژوازی دارند وبیدین وسیله سعی دارندتاآزربه منافع سرمایه سازگارسازند. واگرجهان بینی نیروهای مذهبی همان جهان بینی قرون وسطائی است ولی جهان بینی بورژوازی همان الاهیات دنیوی

شده است، که جای جزمها و حقوق الهی را حقوق بشرو جای کلیسارادولت گرفته است.

تلاشهای جناح باصطلاح "لیبرال" در جمهوری اسلامی ایران در مورد تبلیغ و اشاعه اقدامات "اصلاح طلبانه" در چوکات نظام اسلامی و تعبیر و توجیه تراشیهای ازمذهب که میتواند با دموکراسی ورشد و ترقی سازگار باشد خود اقدامیست در جهت سازگار کردن حکومت مطلقه ولایت فقیه با دموکراسی پارلمانی بورژوازی بمنظور فریب توده های خلق ایران که در طی دوده از یکطرف ذهن توده های خلق راباتوهمات مذهبی مغشوش و مکدر نموده اند و از جانب دیگر با تطبیق احکام و قوانین اسلامی و حکومت الهی ولایت فقیه زشت ترین جنایات را بر علیه خلقهای ایران مرتکب شده اند؛ وهینکه بعد از طی بیش از دوده دیگر ماهیت نظام ارتجاعی قرون وسطائی شان در نزد توده های خلق ایران هرچه بیشتر افشا گردیده است؛ در صد بر آمده اند تا آنرا با این شیوه هاتمدید حیات نمایند.

پیشتر از آن این جناح از نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی بنام "اصلاح طلبان" و یا "نوگرایان دینی" از جمله محسن (کدیور) تحت نام "ارائه فکر برتر اسلام" و "دارای چهره انسانی" منطبق با شرایط زمان و مکان؛ و دیگری عبدالکریم (سروش) که نظر دارد: "میتوان اسلام را با دموکراسی و حقوق بشر آشتی داد"؛ و میگوید که این خودش قبول احکام اسلام است.

همچنان این مطلب باید مدنظر قرار گیرد که اسلام عقیده دینی تقریباً یک میلیارد و دو صد میلیون نفوس در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی است؛ در کشورهای اسلامی هنوز شرایط نظام تولیدی نیمه فئودالی حاکم بوده و تحت سلطه امپریالیزم قرار دارند و "شریعت اسلام" بخش اعظم قوانین نظام حقوقی و قضائی این کشورها را تشکیل داده و توده هاتحت تأثیر و نفوذ شعایر دینی و مذهبی و فرهنگ فئودالی قرار دارند؛ بطور اوسط در اکثر این کشورها هفتاد درصد نفوس آنها حتی از سواد محروم بوده و تحت نفوذ ایده های مذهبی قرار دارند؛ خاصتاً بیشترین نفوس از پیروان دین اسلام در قاره آسیا ساکن اند که از نظر منابع و مخازن انرژی و سایر ثروتهای طبیعی و وسعت بازار فروش کالا و زمینه های صدور سرمایه برای کشورهای سرمایه داری امپریالیستی اهمیت استراتژیک حیاتی دارند؛ ورژیمهای تنوکراتیک و گروه های مذهبی ارتجاعی نیز در جهت حفظ منافع طبقات ارتجاعی و امپریالیزم بین المللی در مقابل نیروهای انقلابی مردمی از جانب آنها تقویت و اکمال میگردند. ازینرو شیوه برخورد با مذهب مسئله بسیار حساسی در کشورهای اسلامی است که جدأ باید مدنظر قرار گیرد.

بقول انگلس "درین کشورها هنوز احساسات توده ها از طعام مذهب تغذیه میشود" و یا اینکه "تا زمانیکه انسان بدور خود و یابد و رخورشید واقعی خود نگردد؛ خورشید فریبنده مذهب بدور انسان میگردد". ازینرو نباید به تأثیر و نفوذ مذهب بر شعور و وجدان توده های خلق در کشورهای اسلامی خصوصاً در شرایط کشور ما کم

به‌آداده شود؛ فقط بعد از سرنگونی فئودالیزم، کمپرادوریزم و قطع سلطه امپریالیزم دیگرپایگاهی برای اعمال نفوذ مذهب و ستمگری ملی و ستم جنسیتی باقی نخواهد ماند؛ و در آن زمان است که شرایط مبارزه برضد آن مهیا می‌گردد.

و با هر چه بیشتر انقلابی کردن جامعه و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و فرهنگی توده ها و تداوم مبارزه پیگیر و دامنه دار علیه ایده های کهن از مرز در زمینه های سیاسی، ایدئولوژیکی، فلسفی، فرهنگی و هنر ارتجاعی یعنی مبارزه در راه ساختمان جامعه نوین و انسان نوین؛ انسانی مسلح با علم مبارزه طبقاتی و معتقد به (ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی) در آن صورت است که خود توده ها آگاهانه به ماهیت و نقش ارتجاعی این پدیده ها پی می‌برند.

اماد عمل قبل از آمادگی فکری توده ها با چنین شیوه حمله با مذهب بیشتر احساسات توده ها را تحریک خواهد کرد تا روی گردانی از آن. آنهم در شرایط کشور ما که در طی بیش از دوده چه در شهرهای تحت کنترل رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی و چه در دهات تحت نفوذ نیروهای ارتجاعی اسلامی و خاصاً در طی هشت سال اخیر حاکمیت تنظیمهای "جهادی" و نیروهای طالبان که کمترین امکان بیداری و آگاهی سیاسی و فرهنگی برای توده ها میسر نبوده و در یک دهه اول در شهرها تحت تأثیر سموم تبلیغات رویزیو نیستی و فرهنگ و سیاست سوسیال امپریالیستی و در دهات تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده نیروهای مذهبی فرهنگ منحط فئودالی قرار داشتند. و همچنان در طی این مدت طولانی آوارگی در حدود (۶) میلیون توده های خلق کشور تحت نظامهای فئودال کمپرادوری پاکستان و رژیم اسلامی ارتجاعی ایران قرار داشته و دارند؛ و در طی این مدت طولانی صدها هزار طفلی که جوان شده اند در داخل و خارج کشور از تعلیم تربیه بی بهره مانده اند.

چگونه ممکن است با چنین شرایطی صحبت از حمله سریع علیه مذهب و ناسیونالیزم در بین توده های خلق کشور کارائی داشته باشد؟. این مطلب واقعیت است که در کشور ما و ایران توده های خلق در زمان طولانی تحت فشار همه جانبه اعمال وحشیانه و غیر انسانی رژیمهای تئوکراتیک عذاب کشیده و به ستوه آمده اند. اما اگر توده های مردم نارضائیتی و یا انزجار و نفرت تبارز می‌دهند این بیشتر بمشابه انتقاد و انزجار از دولت و دولت مداران است تا از دین و مذهب.

و تا جائیکه به معتقدات دینی و مذهبی آنها مربوط است هنوز سخت بآن پایبنداند؛ و نباید اینطور تصور و ارزیابی نمود که ستم، اجحافات و مظالم امارت اسلامی و دولت اسلامی در افغانستان را توده ها واقعاً بحساب اصل ماهیت ایدئولوژی مذهبی قبول دارند و احیاناً اگر چنین تصویری هم باشد کاملاً اشتباه است. و یا اگر عده از تحصیل کرده ها از جو روستم رژیم جمهوری اسلامی به کشورهای غربی پناه می

آوردن و برخی از آنها علیه مذهب "ناسزا" میگویند؛ حتی در همین موارد هم اکثراً جنبه احساساتی دارد تا واقعاً زوری آگاهی و دانش فلسفی ماتریالیستی، و بنابراین نمیشود محاسبات را روی این استثنائات گذاشته و بر همین مبنی قضاوت نمود.

کدام کمونیست انقلابی است که به منشأ پیدایش و تأثیرات مذهب و نقش تخدیری آن بر جامعه و اذهان توده های خلق آگاهی ندارد و یا هم اینکه چگونه طبقات حاکمه ارتجاعی و روحانیت مرتجع در جهت بقای نظم کهن سعی دارند تا روح سرسپردگی و انقیاد در برابر اباب ستم و استثمار را بر توده های خلق پرورش دهند، آگاه نیست؟ اما قبل از آنکه زمینه مادی و شرایط فکری برای همچون مبارزه در بین توده ها آماده گردد؛ شعار مبارزه علیه مذهب و ناسیونالیسم بجای شعار مبارزه بر ضد طبقات حاکمه ستمگرو حامیان امپریالیست آنها خلاف اصول علم مبارزه طبقاتی است.

همچنان در شرایط فعلی کشور ما با عدم آگاهی سیاسی و فرهنگی توده های خلق و کمترین امکان زمینه ترویج و تبلیغ اندیشه های مترقی ماتریالیستی در بین کتله های روشنفکران و توده ها؛ طبقات و نیروهای ارتجاعی از این شیوه مبارزه بر ضد مذهب و ناسیونالیسم خوبتر نمیتوانند از آن بر ضد نیروهای انقلابی پرولتری سوء استفاده نمایند. ازینرو بعد از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و جدائی دین از دولت و آزادی عقاید مذهبی و خلاف آن، حذف آن از برنامه های تعلیمی، قطع امکانات مالی به مؤسسات مذهبی و زمینه های رشد آن؛ و در کنار آن ارتقای سطح آگاهی توده های خلق؛ در آن صورت مذهب محدود با مرخصی گردیده و بتدریج زمینه برای زوال آن آماده خواهد شد.

درین مورد رفیق گونزالو میگوید: "ما به مذهب به حیث مسئله آزادی عقاید مذهبی احترام میگذاریم و تا زوال آن باید اعتقاد مذهبی را بر رسمیت شناخت". یعنی تا جائیکه مذهب امر شخصی است از آزادی برخوردار است؛ البته برای حزب پرولتری انقلابی موضوع مذهب امر شخصی نیست.

اما مبارزه بر علیه مذهب در بین روشنفکران، کارگران و زحمتکشانی که از آگاهی سیاسی برخوردار اند امر دیگریست و نمیتوان در همه موارد در پروسه مبارزه طبقاتی و ملی از افشای ماهیت آن خودداری نمود.

و هر قدر زمینه و امکانات ترویج و تبلیغ اندیشه های دموکراتیک نوین و پرولتری در جامعه مهیا گردد امکان پرداخت افشای ماهیت آن در بین توده های خلق امکان پذیر میگردد. لکن در همه شرایط در زمینه های فلسفی و تئوریک باید مبارزه بر علیه آن ادامه یابد که آن عبارت از مبارزه ماتریالیسم دیالکتیک بر ضد ایده آلیم است که بقول مارکس: "همانطور که مذهب فهرستی از زود خورد های تئوریک بشر است، باید مورد انتقاد قرار گیرد".

یامبارزه ایدئولوژیک سیاسی در برابر اشکال مختلف ایده آلیزم فلسفی که مدافع و پشتیبان مذهب است با سلاح ماتریالیزم دیالکتیک باید مبارزه صورت گیرد. و همچنان ماهیت پدیده ستم ملی که بر اقلیتهای تحت ستم کشور اعمال میگردد و منشأ آن هم طبقات ارتجاعی حاکم ملیت پشتون است که بارشده و تکامل مبارزه طبقاتی در جامع امکان مبارزه وسیعتر بر علیه آن میسر میگردد. و با نابودی نظام فئودال کمپرادوری قطع سلطه امپریالیزم و باشناسائی و تأمین حقوق برابر ملیتهای مختلف کشور دیگر جای برای اعمال ستم ملی باقی نخواهد ماند.

در صفحه (۱۱) شماره اول عصر جدید استالین در کنفرانس پوپت و فرعونهای "کمونیست" اروپای شرقی قرارداده میشود که گویا اعمال آن دستاویز مناسبی رابه بورژوازی جهانی داد تا چهره انسانی کمونیزم را در افکار عامه و حتی بخش وسیعی از طبقه کارگر مسخ و وارونه نمایند.

از همان آوان پیدایش کمونیزم علمی یا علم مبارزه طبقاتی که بر مبنای ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی استوار بوده بورژوازی خصومت خود را در مقابل آن پنهان نکرده است. هر قدر این علم رهائی بخش بشریت راه توسعه و تکامل را می پیمود؛ یعنی بوسیله روشن فکران انقلابی کمونیست (در رأس آنها مارکس و انگلس) به پرولتاریا انتقال یافت خصومت بورژوازی در برابر آن شدت یافت. حتی از همان ابتدا اتهام اشتراکی نمودن زنان و هر مایملکی رابه کمونیزم نسبت دادند. دیده شد که در زمانی که پرولتاریا، دهقانان و سربازان روسیه تحت رهبری حزب بلشویکی لنینی امپراطوری امپریالیستی تزار را سرنگون نمودند و بجای آن کشورشوراها و نظام دکتاتوری پرولتاریا را تأسیس نمودند؛ نه تنها با اتهام ناروای مبنی بر اینکه لنین "جاسوس" جرمنی بوده و یا اینکه انقلاب اکتوبر را غصب قدرت سیاسی بوسیله کدو تا خواندند، اکتفا نمودند؛ بلکه اردوگاه امپریالیستی جهانی علاوه بر تخریبات و توطئه حتی اقدام بحمله نظامی مستقیم جهت سرنگونی کشور شوراهان نمودند. ولی از آنجائیکه این دولت نو بنیاد از حمایت و پشتیبانی کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان روسیه برخوردار بود همه توطئه ها، مداخلات و حملات خصمانه آنها به شکست انجامید.

بعد از شکست دشمنان داخلی و دفع تجاوزات خارجی چه در زمانی که رفیق لنین در بستر مریمی بود چه بعد از مرگ آن کشورشوراها تحت رهبری استالین در راه ساختمان سوسیالیزم گامهای سریع برداشته و کشور را در شاهراه ترقی و پیشرفت رهبری نمود. تاریخ جنبش کمونیستی جهانی شاهد است که در هر شرایطی ارتجاع و امپریالیزم جهانی لحظه هم از توطئه، تجاوزات مستقیم و غیر مستقیم، تهمت و افتراء بر ضد اندیشه کمونیزم انقلابی دست برداشته اند. و در همه شرایط پیشرفت و تکامل کمونیزم علمی اتهامات ناروای از قبیل "درنده خوئی"، "بیرحمی" و اعمال "غیر انسانی" را بر رهبران پرولتاریای جهان نسبت داده اند

همین حالادهرنقطه جهان که جنبش کمونیستی انقلابی به رهبری مبارزات رهائیبخش ملی و طبقاتی پرتاریاوتوده های خلق برضد رژیمهای ارتجاعی وسلطه امپریالیزم قراردارندبه طرق مختلف برضدان توطئه، تخریب، تبلیغات زهرآگین وحملات خصمانه شانراباکمک وتقویت رژیمهای مزدورووابسته شان ادامه میدهند؛ وبی شرمانه این جنبشهای انقلابی مردمی راعملیات"تروریستی" تبلیغ میکنند.

درکجای تاریخ سرمایه داری اندیشه کمونیزم رادرافکارعامه ودربین طبقه کارگرتایش نموده اند؟ در زمان مارکس وانگلس، درزمان لنین ویامائوتسه دون؛ ویادردکدام دوره چهره انسانی ازکمونیزم تصویر کرده اند؟ درزمانیکه دردوکشوراتحادشوروی وچین دکتاتوری پرولتاریاحاکم بود وتوده های خلق از تمام آزادیهای سیاسی وموکراتیک برخورداربودندواکثرا برای آنهاشرایط رفاهی زندگی وعدالت اجتماعی فراهم بود؛ بازهم به تبلیغات سوء، تخریب وتوطئه ادامه میدادند. البته بعدازغصب قدرت سیاسی در شوروی بعدازسال(۱۹۵۲) توسط رویزیونیستهای نوین خروسچفی ودروچین بعدازسال(۱۹۷۶) توسط رویزیونیستهای"سه جهانی" واستقرارحاکمیت سرمایه داری انحصاری دولتی که کارگران وسایرذحمت کشان تحت دکتاتوری بورژوازی به ستم واستثمارکشیده شدند؛ که بعدازفروپاشی نظام سوسیال امپریالیستی درروسیه وسایرکشورهای اروپای شرقی وبرملاشدن عمق ووسعت فقرویدبختی، بیچارگی وبی حقوقی کارگران، توده های خلق وملیتهای مختلف آنکشورهرچه بیشترآشکارگردید. ماشین تبلیغاتی امپریالیزم وارترجاع بین المللی توانستندهمان کمونیزم دروغین بلوک سوسیال امپریالیستی رادرنزد کارگران وزحمتکشان کشورهای سرمایه داری وخلقهای کشورهای"جهان سوم"بنام"عقوبت کمونیزم" تبلیغ نمایند. وهمچنان ستم واستبدادحاکم برخلق چین راویاسرکوب وحشیانه وخونین تظاهرات آنها را که دربرابررژیم ارتجاعی حاکم درچندسال گذشته درمیدان تیان مین صورت گرفت بنام کمونیزم تبلیغ نموده ومینمایند.

استالین بعدازمرگ لنین نه تنها ساختمان سوسیالیزم را دراتحادشوروی رهبری کرد، بلکه پشتیبانی وکمک شایانی به فرموله کردن خط مبارزات انقلابی درسراسرجهان ازجمله کشورهای مستعمره نمود. استالین دردوره خیزشهای انقلابی درچین درسالهای(۱۹۲۴-۱۹۲۷) درسخرانیهاومقالات متعددی به تحلیل شرایط مشخص انقلاب چین وتجزیه وتحلیل بعضی ازخصوصیات اساسی انقلاب چین کمک نمود.

ساختمان سوسیالیزم درشوروی تحت رهبری استالین: ازآنجائیکه لنین دردوران آخرزندگی اش شدیداًازمریضی رنج میکشیدونمیتوانست دراموروزمره حزب ودولت شرکت ورسیدگی نماید؛ این استالین بود که وظیفه اش رابدوش گرفت، برنامه"نپ"را به پیش برده وصنعتی شدن سوسیالیستی

ورشده کشاورزی راهدایت کرد. همزمان درانجام این اموراستالین مبارزه سختی راعلیه تروتسکی، کامنف، زینویف بوخارین؛ اپورتونیستهای که گاهی ازیکطرف وزمانی ازطرف دیگرپاراه صحیح به جلو مخالفت میکردند، پیش برد.

پیروزیهای اتحادشوروی برمتجاوزین فاشیست نازی درجنگ جهانی دوم ونیزدست آوردهای عظیمی راکارگران وزحمتکشان شوروی دراعمارسوسیالیزم تحت رهبری استالین نصیب گردیدند.

مائوتسه دون درمورداستالین میگوید: "اصول لنینیزم" نشانگردرك واعمال اصول مهم ماتریالیزم دیالکتیک وتاریخی توسط استالین بود. " استالین در "اصول لنینیزم" باتحلیل خصلت عام تضادذاتی امپریالیزم نشان داد که چرالنینیزم، مارکسیسم عصرامپریالیزم وانقلاب پرولتاریائی است؛ ودرعین حال با تحلیل خصلت خاص امپریالیزم روسیه تزاری درچارچوب این تضاد عمومی روشن ساخت که چراروسیه زادگاه تئوری وتاکتیک انقلاب پرولتاریائی گردیده وچگونه خصلت عام تضاددرین خصلت خاص نهفته است.

وی بعنوان رهبرحزب کمونیست شوروی باتروتسکی وسایر اپورتونیستهادریک مبارزه مرگ وزندگی درگیرشده بود؛ و "اصول لنینیزم" نقش حایزاهمیتی درین مبارزه درآموزش صفوف وسیع اعضای حزب وتوده هاوبویژه درافشاوشکست خط ضدانقلابی تروتسکی بازی نمود.

مائوتسه دون درمورد نقش استالین درحزب کمونیست شوروی بعدازکنگره بیستم حزب چنین گفت: "دو"شمشیر" وجوددارد؛ یکی لنین ودیگری استالین. اکنون ابتدا شمشیراستالین رابدورافکندند؛ ولی دیده شدکه "شمشیر"لنین نیز بدورانداخته شدورویزیونیزم مدرن برحزب ودولت فایق آمدودکنتاتوری پرولتاریارابه دکتاتوری بورژوازی وکشورشوراهارا بکشوری سوسیال امپریالیستی واستعمارگرمبدل نمودند.

استالین درعرض سالهای (۱۹۲۰) دچاراشتباهات میتافزیکي گردید؛ اونادرست ارزیابی نمودکه دراتحادشوروی دیگر طبقات متخاصم وجودندارد؛ زیرا تغییرمالکیت سوسیالیستی عمدتاً انجام پذیرفته است. این جدیترین ومركزیترین اشتباه استالین از ارزیابی اوازطبقات ومبارزه طبقاتی درشوروی دردوران سوسیالیزم بود؛ که باشتباهات اودرزمینه فلسفه وبخصوص درمورد دیالکتیک ارتباط نزدیک داشت.

تمایلات استالین به میتافزیک که درنحوه برخوردوی به دیالکتیک "ماتریالیزم دیالکتیک وماتریالیزم تاریخی" مشاهده میشودکه خودرا درنحوه برخورد این اثربه تکامل جامعه نیز نشان میدهد. باآنکه استالین دراواخر عمرش دردیدگاه آن بویژه درمسایل اقتصادی سوسیالیزم درشوروی منعکس شده است قدری دیالکتیکیتربود؛ ولی اوتضادزیربناروینا درسوسیالیزم رابرسی نکرد؛ ویابادامه وجودش

اشاره نمود.

تضادی که یکی از مشخصات اساسی و مسئله بسیار پراهمیت در جامعه سوسیالیستی است. استالین دریافت که تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی هنوز نیروی محرکه جامعه سوسیالیستی بوده و برخورد صحیح باین تضاد کلیدبر خورد صحیح به تضاد بین نیروها و روابط تولیدی تحت سوسیالیزم است.

در جنگ جهانی دوم کشور شوراهات تحت رهبری استالین اگر از یک طرف بآبهره گیری از تضاد درون اردوگاه امپریالیستی جهانی در جبهه متحد بین المللی برضد فاشیزم امپریالیستی پیوست؛ لکن رهبری شوروی و کمینترن از جهت دیگر در پیشنهاد تعمیم سیاست "جبهه متحد ضد فاشیستی" دچار اشتباه جدی شدند؛ یعنی بجای مبارزه در جهت سرنگونی بورژوازی کشورهای خودی به "دفاع از میهن در مقابل فاشیزم" به مبارزه برخاستند. آنها سیاست "جبهه متحد ضد فاشیزم" را به خط استراتژی جنبش بین المللی کمونیستی تبدیل نمودند؛ و این سیاست مغایر سیاست انترناسیونالیستی بود. در حالیکه اصل عمده انقلاب جهانی است؛ یعنی ارجح شمردن منافع انقلاب جهانی بر حفظ کشور سوسیالیستی. و یا اینکه درین سیاست انقلاب جهانی تحت الشعاع دفاع از منافع اتحاد شوروی قرار گرفت. با آنکه در جریان جنگ جهانی دوم به کمک کشور شوراهات و ارتش سرخ در کشورهای اروپای شرقی کمونیستها، کارگران و سایر زحمتکشان و نیروهای مترقی باشکست و دفع سلطه فاشیزم امپریالیستی و سرنگونی ارتجاع داخلی موفق به تشکیل دولتهای دموکراتیک توده ای شدند.

همچنان اشتباهاتی را که در زمان استالین در شدت عمل و مواردی اعدام بعضی از مخالفین سیاسی صورت گرفت ناشی از همین دیدگاه اشتباه آمیز او بود؛ گویا اینکه در جامعه سوسیالیستی طبقات وجود ندارد و همه مخالفین را اعمال خارجی (امپریالیزم بین المللی) میدانستند. در حالیکه در دوران سوسیالیزم تضادهای طبقاتی موجود بوده و مبارزه طبقاتی باید ادامه یابد؛ که این درک نادرست و اشتباهات او مورد انتقاد است. ازینکه امپریالیستها و مرتجعین در مورد اشتباهات او شدیداً مبالغه آمیز تبلیغات نموده و یا اینکه رویزیونیستهای رنگارنگ برخورد های استالین را جدا از اشتباهات فکری او با رزیابی میگیرند که گاهی او را همردیف هتلروزمانی همقطار سایر دکتاتورهای فاشیست بورژوازی قرار میدهند؛ که مسلماً این طرز برخورد ناشی از خصومت ورزی آنها در برابر اندیشه کمونیزم انقلابی بوده و هدفمندانه عمداً ذهن کارگران و توده های خلق را نسبت به آن ورهبران پرولتاریای جهان متوهم و مغشوش نموده و مینمایند.

با اختصار بر شمردن خدمات استالین در ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی و کمک به جنبشهای رهائیبخش ملی و جنبشهای پرولتری در جهان؛ با آنکه او دچار اشتباهات اصولی ایدئولوژیکی و سیاسی شده است ولی در کنار رهبران بزرگ پرولتاریا و زحمت کشان جهان مقام خود را حفظ کرده است. و قرارداد

اودرکنارپولپوت ورهبران رویزیونیست مرتد اروپای شرقی، ازیکطرف مخدوش نمودن مرز بین مارکسیسم ورویزیونیسم است وازجانب دیگرعدول ازقضاوت برمبنای ماتریالیزم دیالکتیک وماتریالیزم تاریخی درتحلیل ازگذشته جنبش کمونیستی جهانی ومبارزات کمونیستهای انقلابی پرولتاریا وزحمتکشان جهان میباشد.

اگر "حزب کمونیست" کامبوج درابتدأدرسیح توده های خلق ورهبری مبارزات رهائی بخش آنهادرشکست امپریالیزم متجاوزامریکاوسرنگونی رژیم دست نشانده لولول اعمال مثبتی انجام داد؛ امابعدازکسب قدرت سیاسی چنان شیوه های درتطبیق پالیسیهایش بکارگرفت که هیچگونه وجه تشابهی باایدئولوژی وسیاست پرولتری نداشت وچنان شیوه های ازدکاتوری نوع خاص شانرا بکارگرفتندکه بابدترین نوع دکتاتوری بورژوا فئودالی همسان بودوآن منجلا ب رویزیونیزم وناسیونالیزم نوع "خمري" بودکه درآن غرق شده وبرهمن مبنامرتکب قتل وجنایات شدند؛ وبدین ترتیب دست آوردهای مبارزاتی خلق کامبوج راباآنهمه قربانیهای عظیم جانی ومالی وویرانی کشورشان؛ پولپوت وسایررهبرا بران "حزب کمونیست کامبوج" به نابودی کشیدند. و "حزب کمونیست کامبوج" نام جامعه دموکراتیک، سوسیالیزم وکمونیزم راباستهزاکشیدند؛ تاکه درسال (۱۹۷۹) بوسیله هجوم ارتش دولت رویزیونیستی ویتنام سقوط داده شد. درصفحه (۱۲) شمار (۱۱) عصرجدید میخوانیم: "ووازمروزمونیزم بی تخفیف وضدمذهب وضدملی گرائی وضدکار مزدوری رادردستورکارمان قراردادده ایم".

درحالیکه به حکم کمونیزم انقلابی وتحلیل علمی ودیالکتیکی ازساختاراجتماعی اقتصادی جامعه افغانستان که جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره است وتضادعمده خلقهای کشوراعم ازکارگران، دهقانان وسایر زحمتکشان بافئودالیزم کمپرادوریزم وامپریالیزم است که حل این تضاداولویت داردوبایدردستورکارقرارگیرد. یعنی درشرایط فعلی سرنگونی امارت اسلامی ودولت اسلامی و قطع سلطه قدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی منطقه وسایردولتهاونیروهای ارتجاعی وایجادجامعه دموکراتیک که حزب پرولتاریا بحیث رهبر انقلاب درین مرحله دراتحادباسایرطبقات انقلابی ومترقی قرارداد؛ وباپیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است که شرایط برای گذاربانقلاب سوسیالیستی وحل تضادکاروسرمایه آماده میگردد.

آیادرشرایط کشورمابدون یکطرفه کردن مسئله بافئودالیزم کمپرادوریزم وامپریالیزم چگونه ممکن است اقدام به حل تضادکاروسرمایه نمود؟ ویابلندکردن شعارمبارزه با مذهب وناسیونالیزم رابجای مبارزه بافئودالیزم وامپریالیزم. درحالیکه پدیده مذهب وستم ملی برپایه های حاکمیت فئودال کمپرادوری وسلطه امپریالیزم استواراست که علاوه برستم طبقاتی برخلقهای کشورستم مذهبی، ستم ملی وستم

جنسی نیز اعمال میکنند.

در همین صفحه مینویسید: "حرکت و مبارزه دائمی طبقه کارگر برای بهبود وضع کاروندگی خودیکی از جنبشهاست این جنبش همیشه هست. چراکه نیاز طبقه کارگر برای بهبود شرایط کاروندگی از بین نرفته است؛ این جنبش همیشه هست و همه جا هست".

لاکن ماعقیده داریم که کمونیستها به حرکت و مبارزه طبقه کارگر و هدف اساسی و رسالت تاریخی آن نمیتوانند تنها از دید مبارزه "در راه بهبود وضع کاروندگی آن" نظر داشته و بر آن تأکید ورزند.

این يك مبارزه تردنیویستی است که ناشی از مبارزه خودبخودی طبقه کارگر است. در حالیکه اساساً رسالت تاریخی طبقه کارگر بعد از کسب آگاهی سیاسی طبقاتی آن نجات جامعه از ستم و استثمار است که بوسیله طبقات ارتجاعی و امپریالیزم بر توده های خلق از جمله کارگران اعمال میگردد. این تنها وظیفه انقلابی کمونیستها و رسالت تاریخی کارگران نیست که در هر شرایطی فقط برای افزایش معاش مبارزه کنند؛ آنهم در شرایطی که مبارزه سیاسی در برابر رژیم استبدادی و فاشیسم آن و یاد شرایطی که کشور تحت اشغال نظامی امپریالیزم قرار داشته باشد؛ در حالیکه در چنین شرایطی مبارزه سیاسی و طبقاتی از اولویت برخوردار است.

لنین بارها باین امر اصرار داشت که منظور فعالیت عملی سوسیال دموکراتها رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است؛ در هر دو صورت آن مبارزه دموکراتیک (مبارزه بر ضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه که هم آن مصروف بدست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن آن) و مبارزه بر ضد طبقه سرمایه داران یعنی انهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی.

در صفحه (۱۴) میخوانیم: "شخصیت و حزبی که امروز نام کمونیزم حفظ تمامیت ارضی افغانستان را بجای بازگرداندن آسایش و امنیت به مردم و کارگران مسئله خود و جامعه کرده است کمونست نیست؛ ناسیونالیست و وطن پرست بورژوائی است".

لاکن ما نظر داریم که در شرایط کشور ما که تحت حاکمیت ارتجاع مذهبی فئودالی و ستم قدرتهای امپریالیستی، دولتهای ارتجاعی منطقه و ده ها گروه ارتجاعی مذهبی خارجی (که در جهت تحکیم سلطه ارتجاع مذهبی و امپریالیزم میکوشند و حتی استقلال و تمامیت ارضی کشور (که از نظر شما مردود است) در معرض خطر و تهدید قرار گرفته است و شرایط ستم قرون وسطائی با شدت تمام و بطور همه جانبه بر خلق کشور ما اعمال میگردد؛ چگونه ممکن است تحت چنین اوضاعی در جهت تأمین شرایط برای آسایش و امنیت مردم و کارگران فعالیتی داشته باشید؟ آیا مهیا کردن شرایط برای دوهدف مورد نظرتان بدون مبارزه سیاسی و نظامی انقلابی در جهت رفع موانع عمده یعنی سرنگونی حاکمیت دشمنان طبقاتی و ملی و تأمین

استقلال و آزادی در کشور میسر می‌گردد؟ که هرگز نه! و مبارزه علیه امپریالیسم و مداخلات دولتهای اجنبی دیگر که برای تحکیم سلطه این نیروها مداخله دارند برای حفظ تمامیت ارضی و تأمین استقلال کشور بخشی از مبارزه در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین کشور ماست؛ که شمانه تنها کسانی را که درین راه مبارزه مینمایند کمونست نیشمارید بلکه بآنها "ناسیونالیست و وطن پرست و بورژوا" خطاب میکنید. در صفحه (۱۵) مینویسید: "رهبری یک حزب کمونیستی کارگری مشغله همیشه و تعطیل ناپذیرش منفعت و امر طبقه کارگر باید باشد.. باز بهمین ادامه مینگارید "مارکس و لنین گویاترین نمونه های رهبری کمونیستی و کارگری هستند".

ولی برعکس ادعای شما آنها هیچوقت و در هیچ جایی هدف مبارزاتی انقلابی شانرا تنها منفعت و امر طبقه کارگر قرار نداده اند. آنها همیشه روی استراتژی و تاکتیک مبارزه سیاسی انقلابی بر مبنای سرنگونی تمام طبقات ارتجاعی و رهایی تمام طبقات زحمتکش و خلقها هدف داشته و روی آن تأکید ورزیده اند. آنها همه تنوریهای انقلابی شانرا بر همین اصل تدوین نموده اند. آنها انقلابیون کمونیستی بودند که نجات بشریت سراسر جهان را از سلطه سرمایه و امپریالیسم و ارتجاع هدف داشتند و برای رسیدن بر همین آرمان مبارزه میکردند. آنها هیچگاهی در جامعه روی تنها منفعت طبقه کارگر اصرار نکردند؛ آنها عمر خود را در راه ارتقای سطح آگاهی سیاسی طبقه کارگر و سایر زحمت کشان صرف کردند تا شرایط برای پیروزی انقلاب اجتماعی پایه ای میسر گردد. تا پرولتاریا به کمک سایر طبقات زحمتکش انقلاب پرولتری را به پیروزی رسانده که تمام جامعه از سر مستم و استثمار نجات یابد. از همین رولنینیزم در جریان مبارزه برای پیروزی انقلاب پرولتری در روسیه بوجود آمد که مرحله از تکامل و غنای مارکسیسم انقلابی است. و چنانکه مائوتسه دون با تلفیق اصول عام مارکسیسم لنینیسم در جامعه چین انقلاب بورژوا دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را در رهبری پرولتاریا، دهقانان و سایر زحمت کشان به پیروزی رساند؛ که با تحلیل علمی به کمک ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شکست انقلاب در روسیه را مورد ارزیابی قرار داده و برای نجات انقلاب چین تنوری انقلابی "انقلاب فرهنگی پرولتری" را تدوین و آنرا رهبری نمود. و بدین وسیله توانست انقلاب چین را برای یکدهه از شکست نجات بخشد. مائوتسه دون مارکسیسم لنینیسم را غنابخشیده و آنرا به مرحله عالیتری ارتقاء داد.

مارکس درمانیفست کمونیست مینویسد "طبقه پرولتاریا دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارگر (بورژوازی) رهایی یابد مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیش از قید استثمار و مستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند".

در همین مورد لنین میگوید: "سوسیال دموکراتها که همه معترفند انقلاب سیاسی در روسیه باید مقدم

برانقلاب سوسیالیستی باشد؛ پس آیا لازم نمی آید که با پیوستن به تمام این عناصر مخالف سیاسی برای مبارزه برضد حکومت مطلقه عجلتاً سوسیالیزم رابعقب انداخت؛ و آیا این امر برای تشدید مبارزه برضد حکومت مطلقه لازم و حتمی نیست؟ (از وظایف سوسیال دموکراتهای روس).

در صفحه (۱۵) نوشته شده است: "این جریان (منظور سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین است) تحت تأثیر دعواهای بین المللی چین و شوروی، مشغول راه انداختن و تقویت جنبش ناسیونالیستی در افغانستان بوده است".

ما عقیده داریم که آغاز فعالیت‌های سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین در افغانستان در اوایل سال (۱۳۴۷) سرآغاز دوران رسوخ و نشوونمای اندیشه های پرولتری انقلابی (م ل ا) بود؛ که بر مبنای ضرورت تاریخی رهبری مبارزات انقلابی ضد فئودالی و ضد امپریالیستی با الهام از انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در چین بوجود آمد. این سازمان جریان وسیع مبارزه روشنفکران انقلابی، مترقی و توده ای را با مشخص کردن استراتژی و تاکتیک مبارزه در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین کشور رهبری نمود. این سازمان در زمینه ترویج و تبلیغ مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون با آنکه محدود و غیر کافی بود نیز خدماتی را انجام داد. و با آنکه انحرافات مختلف ایدئولوژیک سیاسی را با خود حمل میکرد؛ ولی علی الاصول بر مبنای (م ل ا) با تحلیل اوضاع اجتماعی اقتصادی کشور یعنی کشوری نیمه فئودالی و نیمه مستعمره؛ هدفش راسرنگونی نظام فئودال کمپرادوری و قطع سلطه امپریالیزم مشخص نمود. این جریان مبارزات افشاگرانه سیاسی وسیعی را برضد نظام سلطنت در رأس طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیزم پیش برد؛ و در کمترین وقت اعتبار وسیعی را در بین روشنفکران انقلابی و آزادیخواه و توده های فقیر شهری و کارگران در مرکز کشور و چندین ولایت کسب نمود. اما از اجرای نقش مبارزاتی عمده اش یعنی ایجاد حزب کمونست انقلابی و کشاندن این مبارزه در بین توده های فقیر در دهات (دهقانان بی زمین

و کم زمین) بمنظور ایجاد پایگاه انقلابی و تشکیل ارتش توده ای انقلابی و آغاز جنگ توده ای طولانی (در آن شرایط مساعد عینی و ذهنی کشور) عاجز ماند.

همچنان (س ج م و ج د ن) در افشای ماهیت ضد انقلابی رویزیونیزم خروسچفی که بوسیله "حزب دموکراتیک خلق" در کشور اشاعه می یافت نقش مهمی را ایفا نمود. یعنی افشای ماهیت ضد انقلابی رویزیونیزم مدرن از جمله تزه های "پارلمانتاریزم"، "دولت تمام خلقی"، "راه رشد غیر سرمایه داری"، "تقویت سکتور دولتی"، "گذار مسالمت آمیز"، "همزیستی مسالمت آمیز" و "مسابقه مسالمت آمیز" بجای مبارزه طبقاتی و مبارزه برضد امپریالیزم. و همچنان در افشای ماهیت ارتجاعی سیاه گروه "اخوان" که به کمک

دربار و طبقات حاکمه بر ضد و در جهت سرکوب اندیشه های مترقی انقلابی و نیروهای انقلابی مردمی سازمان داده شده بود، فعالیت‌های را انجام داد.

جنبش دموکراتیک نوین اندیشه های پرولتری رادریین کارگران بردو میتوان این مرحله را سرآغاز پیوند اندیشه های پرولتری با جنبش کارگران کشور نامید. اگر شما همین هرات تقویت جنبش ناسیونالیستی در افغانستان می خوانید سخت در اشتباه و انحراف در قضاوت، تحلیل و ارزیابی های تان هستید؛ زیرا کسیکه مدعی کمونیسم است؛ قضاوت و ارزیابی هایش باید بر اساس اصول علمی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی صورت پذیرد. نه با تکابه ذهنیت شخصی و شیوه کینه توزانه در برابر "اندیشه مائوتسه دون" که در شرایط کنونی عالیترین مرحله تکامل مارکسیسم لنینیم است.

اما در مورد دعوای بین المللی چین و شوروی؛ حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون در آن زمان مبارزه رابه پیش میبرد که ماهیتاً مبارزه کمونیسم انقلابی بر ضد رویزیونیسم مدرن بود. یعنی دعوای انقلاب بر علیه ضدانقلاب یا دعوای کمونیسم حقیقی بر ضد کمونیسم دروغین (بورژوازی در نقاب کمونیسم) بود. در حقیقت دعوای بود که جانب حقانیت مبارزه انقلابی را مائوتسه دون در رأس جنبش کمونیستی جهانی بر ضد رویزیونیسم خروسچفی نمایندگی میکرد مائو یا تکاباً ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی با فاشی ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی رویزیونیسم پرداخت؛ که همه دست آوردهای مبارزاتی پرولتاریا و خلقهای شوروی را که تحت رهبری حزب بلشویک در رأس آن لنین و استالین بوجود آمده بود؛ گروه بورژوازی مسلط بر حزب و دولت شوروی بعد از مرگ استالین هدف داشتند تا دکتاتوری پرولتاریا را سرنگون و کشور سوسیالیستی رابه کشوری سرمایه داری انحصاری دولتی و بعد به کشوری سوسیال امپریالیستی مبدل نمایند. چنانکه این خیانت رابه پرولتاریا و خلق شوروی و پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان و جنبش کمونیستی بین المللی مرتکب شدند. و هدف این مبارزه از جانب مائوتسه دون حفظ انقلاب پرولتری و دکتاتوری پرولتاریا بود و نیز پاکیزه نگهداشتن جنبش کمونیستی جهانی از لوث رویزیونیسم.

مائوتسه دون با تحلیل و ارزیابی شکست انقلاب در روسیه با الهام از علم مبارزه طبقاتی تئوری انقلابی را تدوین نمود. یعنی "ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا" و یا "راه نوین مبارزه طبقاتی" در جامعه سوسیالیستی. او بر همین مبنای نجات انقلاب چین از خطر تسلط رویزیونیسم انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را در سال (۱۹۶۵) براه انداخته و رهبری نمود. و برای یکدهه انقلاب چین را از شکست نجات بخشید و امروز تمام کمونیستهای انقلابی از آن آموخته اند که چه در شرایط قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی انقلاب باید بطور بلاوقفه مبارزه "بین دو خط" در حزب کمونیست ادامه یابد و این مبارزه

ماهیتاً مبارزه طبقاتی است که تا محو طبقات در جامعه باید ادامه داده شود.

به همین ادامه میخوانیم: "ناسیونالیسم ضد روسی اینهاچنان قوی بود که مانع دیدن برخی رفورم هادر جامعه شده و تعیین جایگاه آنها برای پیشبرد جنبش واقعاً آزادیخواهانۀ زحمتکشان و مردم بود؛ حاضر شدند مملکت را بویرانی بکشاند، اما ارزش رفورم در جامعه رانینند و کتمان کنند".

گرچه قبلاً هم در موارد مشابهی به نظرات انحرافی تان در مورد ماهیت مبارزات جنبش دموکراتیک نوین و برخورد های تان به فاجعه (۷) ثوروتجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان پرداختیم؛ باز هم باید تکرار نمائیم که مبارزه روشنفکران انقلابی منسوب به جنبش دموکراتیک نوین (البته منظور آن بخشهای است که با اعتقاد به م ل ا مبارزه شانرا سازمان دادند) بر ضد رژیم دست نشانده و تجاوزگران شوروی (نه بقول شما از دید تعصب ناسیونالیستی) بلکه مبارزه بود انقلابی بر علیه دولت رویزیونیستی ارتجاعی و سلطه استعماری شوروی. در شرایطی که رژیم مزدور شوروی با اعمال استبداد و فاشیسم خلقهای کشور را بزنجیر کشیده بود و کشور در زیر سلطه استعماری شوروی در بند کشیده شده بود؛ مسلماً که مبارزه علیه ستم امپریالیستی (در آن زمان عمدتاً سوسیال امپریالیسم شوروی) ارجحیت داشت؛ که شکست سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورش شرایط را برای قطع سلطه امپریالیستهای غربی و نیروهای ارتجاعی مذهبی دستیارشان مساعد مینمود. و یقیناً اگر در آن اوضاع کمونیستها قادر میگردیدند حزب انقلابی شانرا ایجاد کنند و ارتش انقلابی شانرا تشکیل میدادند؛ در اتحاد با سایر نیرو های انقلابی و آزادیخواه جنگ مقاومت مردم راهبری مینمودند؛ الزاماً که بعد از شکست شوروی و رژیم مزدوران مبارزه بر ضد نیروهای ارتجاعی مذهبی و حامیان امپریالیست و دولتهای ارتجاعی منطقه حامی آنها آغاز میگردد؛ و این مبارزه تا سرنگونی فئودالیسم و امپریالیسم و ایجاد دولت دموکراتیک نوین خلق ادامه می یافت.

باید به شما گوشزد نمائیم که مبارزه نیروهای انقلابی پرولتری بر ضد تجاوز استعماری شوری قطعاً ماهیت وطنپرستانه داشت (که شما از این مبارزه اظهار تنفر نموده اید) و این مبارزه ملی بر ضد استعمارگران شوروی مفهوم واقعی وطن پرستی را افاده میکرد و میکند که بدون شك ماهیتاً بامیهنپرستی و ناسیونالیسم نیروهای ارتجاعی مذهبی و گروه های بورژوا ناسیونالیست متفاوت بود و هست. و ناسیونالیسم ملیت ستمگرویا ستم ملی شنوینیستی و هم تعصب ناسیونالیستی ملیهای تحت ستم در کشور چند ملیتی مابا سرنگونی فئودالیسم و امپریالیسم امکان پذیر میگردد. از همین جاست که جهان بینی احزاب پرولتری در مسئله ملی نیز اترن ناسیونالیسم است و نه ناسیونالیسم؛ و در مبارزات انقلابی احزاب پرولتری از ناسیونالیسم مترقی پشتیبانی کرده و به مخالفت با ناسیونالیسم ارتجاعی بر میخیزند و همچنان که اصل اندیشه اترن ناسیونالیستی پرولتاریا بر سمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملیتهای تحت ستم میباشد. و بقول

لنین "پرولتاریا از مبارزه بورژوازی ملت ستمدیده بر علیه ملت ستمگر حمایت میکند؛ ولی با هرگونه امتیازطلبی بورژوازی ملیت تحت ستم نیز مبارزه میکند.

شمارین بحث جایگاه مناسبی را از فرورمهای استعماری رژیم "حزب دموکراتیک خلق" برای پیشبرد جنبش "واقعا آزادیخواهان" زحمت کشان و مردم منظور داشتید.

لاکن برخلاف آنچه که شما نظر داشتید و دارید که "رفورم یامدرنیزم" حزب و دولت "خلقها" و پرچمها زمینه را برای پیشبرد "جنبش آزادیخواهان" و رفاه اجتماعی برای زحمتکشان و بهبود شرایط کار و افزایش دستمزدهای طبقه کارگر کشور مهیا میساخت فاقد پایه علمی وهم خلاف تصور شما از آب درآمد. زیرا آنها اگر اقدام بانجام اصلاحات ارضی نمودند و یا چندرفورم محدود روینائی رابه منصفه اجرا کردند؛ نه بمنظور رهایی زحمتکشان از فقر و بدبختی و بهبود زندگی کارگران بود؛ برعکس آن رفورم ارضی را باید در چوکات پلانهای اقتصادی یا سرمایه های اسارت آور سوسیال امپریالیزم شوروی مورد ارزیابی قرار داد.

سوسیال امپریالیزم شوروی چون سایر قدرتهای امپریالیستی در جهان با اتکا به طبقات حاکمه ارتجاعی دست نشانده شان در کشورهای تحت سلطه زیر پرده "کمک" خلقهای آن کشورها را تحت ستم و استثمار و سلطه و نفوذ قرار میداد. کمک آنها در پهلوی صدور سرمایه، مهمات جنگی و روابط تجارتي نابرابر بود؛ و بدان وسیله بغارت و چپاول منابع این کشورها و استثمار بیرحمانه نیروی کار ارزان و بهره های کلان از قرضه های شان میپرداختند.

لنین میگوید: "سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه، مناطق نفوذ؛ و بالاخره مبارزه برای سرزمین های اقتصادی بطور کلی را انگیزه های متعدد سیاست استعماری سابق افزود."

مگر شما میتوانید این حقیقت مسلم را انکار نمائید که شوروی در کشورهای عقب نگهداشته شده بابت کاربرد پالیسیهای استثمارگرانه حصول سودهای کلان و غارت و چپاول منابع طبیعی آن کشورها چه سیاه روزیهای همه جانبه را بر خلق این کشورها و کشورهای اقماریشان تحمیل نمودند؟ آنها مانند سایر امپریالیستهای این کشورها را دریوغ اسارت امپریالیستی نگهداشته و با اختصاصی کردن تولیدات شان این کشورها را وامیداشت که تولیدات ملی شان را از قبیل پشم، پنبه، چرم، سنگهای قیمتی، فلزات، روغن نباتی، میوه، قهوه، چای، دانه های کاکائو، لاستیک، نیشکر، گوشت، سبزیجات و منابع نفت و گاز شان را به شوروی صادر نمایند.

رویزیونیستهای "حزب دموکراتیک خلق" بکمک و حمایت شوروی میخواستند در افغانستان مسیر تولید را به جهت تأمین نیازهای سرمایه های شوروی تغییر جهت بدهند و حرکت این تغییر را با اجرای فرامین (۶، ۷ و ۸) آغاز نمودند.

آنها رفورم ارضی را درچوکات مناسبات منحط استعماری شوروی انجام دادند وخواستند دهقانان را که نیروی عمده تولیدی کشور را تشکیل میدادند درکنوپراتیفهای زراعتی طبق پلانهای اقتصادی استثماری شوروی سازمان دهند. وماهیتاً هم این رفورمی بود که ازبالابافرمان رژیم کدوتائی براساس منافع سرمایه های دولتی و سرمایه های شوروی انجام یافته بود.

درآن کنوپراتیفها براساس ماهیت آنها ازیک طرف دهقانان تحت تأثیرتبلیغات رویزیونیستی قرار میگرفتند وازجانب دیگر باقرضه های بانکهای شوروی آنها را بزنجیراستثمار دولایه سرمایه های بوروکراتیک کمپرادوردولت و سرمایه های شوروی میبستند. ودرمناسبات خرده بورژوازی وابسته به سوسیال امپریالیزم میخکوب میشدند. ورژیم کدوتائی میخواست این شیوه دیگرگونی را تغییرمناسبات پایه ای وتأمین "عدالت اجتماعی" بخوردتوده هابدهد.

زمانیکه سیستم کنوپراتیفهای شوروی باقرضه های نسبتاًطویل المدت توائم باربح کلان براه می افتاد، دهقانان کشور شدیدا به وابستگی این سرمایه هادرمی آمدند. واصولاً این کنوپراتیف هانه به منظور انکشاف اقتصادی کشورونه هم به منظور کمک به بهبودوضع زندگی دهقانان بلکه برطبق نیازهای توسعه سرمایه شوروی مطرح بود؛ ودرزمینه های داخلی هم درتمام عرصه های اقتصادی "تقویه سکتوردولتی" مدنظر رویزیونیستهای حاکم قرارداداشت. همچنان ایجادزمینه خریدتخمهای بذری اصلاح شده، ماشین آلات ووسایل زراعتی، کودکیمیای وادویه آفات زراعتی ازطریق همین کنوپراتیفهای وابسته سرمایه های شوروی وزمینه توسعه بازاراشیای مصرفی دردهات کشور بنفع سرمایه های شوروی بود. ونیز باقراردادهای تجارتي انحصاری ووضع تعرفه های گمرکی سرمایه های کمپرادوری ومتوسط غیر دولتی راجهت معامله با شوروی درکنار سرمایه های دولتی بوابستگی سرمایه های سوسیال امپریالیستی تغییرجهت میدادند. بطورخلاصه درافغانستان رویزیونیستهای روسی وحامیان شوروی شان با "ضربه زدن به فئودالیزم" هدف داشتند تا خلق وکشور را حداکثر بطور همه جانبه مورد استثمار شدید وغارت قراردهند. وازجانب دیگر از نگاه موقعیت جغرافیائی سیاسی آنرا به پایگاه نظامی شوروی مبدل نموده واز آن بحیث معبری درسلطه به خلقهای کشورهای جنوب آسیا استفاده نمایند که ازین طریق میتوانستند باستراتژی توسعه طلبانه شان در رقابت با بر قدرت امریکادرین منطقه نزدیک شوند.

بهمین ترتیب درصورت استقرار وتداوم رژیم مزدوروتثبیت حاکمیت شوروی براوضاع سیاسی، اقتصادی ونظامی افغانستان مسلماً که دست آن درغارت تمام منابع زیرزمینی کشور مانند گاز طبیعی، مخازن نفت، مس، طلا، آهن، بیرایت، احجار قیمتی، سنگ مرمر وغیره فعال مایشاء باز میگردد.

در همان ابتدای انجام اصلاحات ارضی رژیم "خلقی" بخشهای زیادی از اراضی مرغوب درجه اول را تحت

نام فارمهای دولتی اختصاص داده بود که آنهم نمودی از مایملک و تقویه سکتور دولتی در بخش زراعت بود که هدف داشت هزاران کارگر فلاحی را تحت استثمار شدید قرار دهد. همچنان موجودیت دهقانان مرفه در دهات و موقعیت فنودالهای "خلع مالکیت" شده که از سی تصدجریب زمین داشتند؛ و هر فنودالی از سالها قبل مقداری ازاراضی شانرا بنام اولاد کبیرشان ثبت دفتر املاک دولتی مینمودند و اکثر آنها با تعدد زوجات از (۱۰ تا ۱۵) اولاد کبیر و صغیر و عده حتی زیادتر از آن اولاد داشتند و اولادهای کبیر متأهل آنها ازاراضی ایکه بنام شان بود دارای (۲۰) جریب زمین شدند. این قشر زمیندار میتوانست با سرمایه های ذخیره شده شان با خرید ماشین آلات زراعتی، تخم بذری اصلاح شده، ایجاد شبکه آبیاری مناسب سطح تولیدات زراعتی را بالا برند و بازار خرید را هم که تحت سلطه انحصاری سرمایه های شوروی بود؛ و نیز تولیدات زراعتی هم باید بر طبق نیاز کارخانه های شوروی صورت میگرفت نه بر اساس نیاز جامعه؛ و همچنان این بخش از زمینداران میتوانستند قسمتی ازاراضی شانرا به دهقانان ایکه اراضی نامرغوب داشتند با جاره بدهند؛ که از جانب اینها نیز مورد استثمار قرار میگرفتند. با اضافه استثمار شدیدی که از طریق ربح قرضه های بانکهای مربوط به شوروی و رژیم حاکم و مالیاتهای دولتی صورت میگرفت.

با مختصر تذکار فوق آیا شما به ماهیت برنامه های اقتصادی دولت "مدرنیزم دولتی" هم توجه میکردید که آن رفورم منافع کدام طبقات اجتماعی را تأمین مینمود و چه پیوند استثمار شدیدی با سرمایه های سوسیال امپریالیستی داشت.

کمیونستهای انقلابی در هر تحولی در جامعه از دید طبقاتی بآن نگریسته و همیشه در آن منافع توده های زحمتکش را مدنظر قرار داده؛ و با تحلیل از ماهیت رفورم دورنمای این منفعت را با ارزیابی میکنند. که آیا این رفورمها در ساحات مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محصول مبارزه سیاسی و طبقاتی توده های خلق است و یا از بالا طبق صوابدید منافع طبقات حاکمه (دولت) و امپریالیزم با فرمان پیاده شده؛ به هر تحول رفورمیستی نمیشود توده هارا به گمراهی کشاند و یافقط باز دیاد مقداری دستمزد و بهبود شرایط کاربرای کارگران آنها را اغوانمود. زیرا این شیوه خصوصاً در آن شرایط در کشور ما هر چه بیشتر کارگران و سایر زحمتکشان را بعقب آن تحولات میکشاند؛ خاصتاً که رژیم مزدور با شعارهای دروغین و گمراه کننده ذهن کارگران و توده های خلق را مغشوش مینمود. که این خود دور شدن طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از اهداف اساسی سیاسی و طبقاتی آنها بود. که هر چه بیشتر باید ماهیت آن رفورم و رژیم دست نشانده و مطامع آزمندانۀ سوسیال امپریالیزم شوروی برای آنها افشا میگردد.

در شرایطی که جامعه در التهاب شورش و قیام در برابر رژیم فاشیست وحشی و یا شرایط تهاجم وحشیانۀ نظامی شوروی و با استثمار کشیدن کشور مشتعل بود؛ کارگران را به قناعت خواستهای صنفی و یا تشویق

آنها در راه برآورده شدن خواسته‌های محدود مادی امری خلاف اصول انقلابی ایدئولوژی رهبری کننده طبقه کارگراست. زیرا در شرایط مبارزه ملی و طبقاتی (عمدتاً مبارزه ملی) ارجحیت داشت تا مبارزه اقتصادی در بین کارگران بنظر بهبود شرایط کار و افزایش دستمزد.

شمازینانهای اقتصادی دائودخان که عموماً در جهت تأمین منافع طبقات ارتجاعی و سرمایه های امپریالیستی انجام می یافت و بطور خاص در راه آماده ساختن زمینه برای تقویت سرمایه های بخش دولتی و سوسیال امپریالیزم صورت میگرفت. شما فقط به جنبه های "مدرنیزم اقتصادی" دوران دائودخان و رفرمهای رژیم "خلقها" و پیرچمیها توجه داشتید و دارید؛ نه به ماهیت طبقاتی و سیاست و ایدئولوژی آنها و عملکردهای سرکوب گرانه و فاشیستی در برابر جنبشهای انقلابی، دموکراتیک و آزادیخواهانه و اعمال ضد منافع خلق و کشور. در حالیکه هر دو دولت با جهاتی متفاوت ماهیتی ضد انقلابی؛ ضد مردمی و فاشیستی داشتند؛ که البته جنایات رژیم حزب "دموکراتیک خلق" در همه ابعاد شدیدتر و وسیعتر بود. که در نهایت این شیوه مبارزه خصوصاً بعد از کودتای سیاه (۷) ثور سال (۱۳۵۷) سرفرود آوردن در برابر رفرمهای استعماری رژیم مزدور بجای مبارزه سیاسی و نظامی بر ضد آن و قوای متجاوز شوروی که هم استقلال ملی را سلب کرده بود و هم هرگونه آزادی و دموکراسی را از بین برده بود و مطلقاً فاشیزم سبانه و قاتلان در جامعه حکمفرما بود.

همه کمونیستهای این امر آگاهند که رفرم ماهیتاً تغییراتی است که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نمی رود؛ و در هر عرصه از حیات جامعه "محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است"؛ ولی طبقه حاکمه میکوشد برای رفع فشار طبقه کارگر و سایر زحمت کشان تنها بآن رفرمهای اکتفا نماید که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزنند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول اساسی است. البته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه را که بزور از وی گرفته اند دوباره پس بگیرد و یا بشکل ناقص خاتمه دهد.

در حالیکه آن رفرم هرگز به مبارزه توده ها ربطی نداشت و نوع خاصی بود از جانب رویزیونیستهای "خلقی" و پیرچمی که بوسیله کودتای نظامی بکمک دستگاه جاسوسی ارتش شوروی (جی آر یو) بقدرت رسیده بودند. و آن رفرم ها در جهت تقویت سکتور دولتی و تأمین منافع شوروی به منصفه اجرا قرار داده شده بود. و هیچگونه ربطی به مبارزه توده هانداشت. همانطور که در اوایل توسط فرمان باجراد آمد؛ که بعداً در ضمیمه (نمبر ۱) فرمان شماره (۸) مقدار اراضی فنودالان از نصاب سی جریب به صد جریب ارتقایافت و هم تمام املاک آنعه از فنودالانی که با دولت در چوکات "جبهه ملی پدر وطن" همکاری را آغاز کردند بآنها اعاده شد؛ که البته تعداد آنها هم کم نبود. و جریان عمل هم نشان داد که شرایط اختناق، استبداد و فاشیزم رژیم حتی مجال ادامه حیات را برای روشنفکران کمونیست انقلابی و مترقی نداد چه رسد باینکه

میتوانستند در بین کارگران و دهقانان فعالیت سیاسی مینمودند. مگر با شیوه که شما هدف داشتید تا از آن رفرورها بفرغ طبقه کارگر استفاده میکردید. که این عمل در ماهیتش در آن زمان و تحت همان شرایط برخلاف منافع اساسی طبقه کارگر و ترویج تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در بین طبقه کارگر بود.

"کمونیسم کارگری" بدون توجه به ماهیت رفرورها و نظام حاکم و موجودیت قوای اشغالگر شوروی چنانکه در فوق تذکریافت تحت شرایط اعمال فاشیسم بیرحمانه و همه جانبه و بیگردد تمام نیروها و عناصر انقلابی و آزادیخواه بوسیله شبکه وسیع جاسوسی اکسا، کام، خادو بعداً دستگاه عظیم مخوف (ک ج ب) که کوچکترین حرکتی را با شکنجه، زندان و اعدام جواب میداد؛ نظر میدهد که کمونتها باید آن رفرورها بحال کارگران و مردم مفید دانسته و در کنار دولت مزدور و ارتش اشغالگر شوروی به مبارزه اقتصادی رفرورمیستی برای بدست آوردن امکانات رفاهی بیشتری برای کارگران ادامه می دادند. بگذار تمام خلق و ملت تحت ستم و استبداد و زندان و اعدام و انواع جنایات رژیم و غارتگران اشغالگر شوروی عذاب بکشند و کاری هم به سلطه استعمار شوروی درکشور نمیداشتید ورنه از دید "کمونیسم کارگری" تنهاناسیونالیستی بودید که "واقعیت آن رفرورها" را کتمان کرده و برضد تجاوز شوروی به مبارزه برخاسته بودید.

"حزب کمونست کارگری" در شرایط سال (۱۳۵۷) تزهایی رفرورمیستی مورد نظرش را تحت حاکمیت فاشیستی رژیم

"حزب دموکراتیک خلق" و شرایط اشغال نظامی کشور توسط ارتش شوروی مطرح نموده و آنرا امروز بحیث "انتقاد" و یا "فضاوت" از گذشته جنبش کمونیستی کشور و نمود میسازد. که ماهیت نظرات آنرا همانا مشغول کردن کارگران به مبارزه اقتصادی برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کارتتشکیل میدهد.

مطلب دیگری که در بحثهای (ح ک ک ا) برجستگی دارد اینست که به نقش مبارزات انقلابی دهقانان فقیر و بی زمین تحت رهبری حزب پرولتری که نیروی عمده مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی یا عبارتی نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره اند، اهمیتی قایل نیست.

همچنان (ح ک ک ا) یا از روی عدم اطلاع و یا اینکه عمدتاً میخواهد به رویدادهای که بعد از فاجعه (۷) ثور سال (۱۳۵۷) درکشور رخ داده است مکت نماید. که با اعمال فاشیسم و جنایات بیحد و حصر از جانب رژیم مزدور و قوای اشغالگر شوروی بر علیه مردم خاصتاً روشنفکران انقلابی منسوب به جریان دموکراتیک نوین و حتی نیروهای آزادیخواه و افراد روشنیبین جامعه؛ قاطبه ملت بر علیه رژیم مزدور و قوای نظامی سوسیال فاشیستهای روسی دست به قیام و شورش مسلحانه و مبارزه زده بودند. و امکان بسط و توسعه

این مبارزه بطور همه جانبه وجود داشت. ولی (ح ک ک ا) نیروهای انقلابی را مورد سرزنش قرار میدهد که چاره اهمیت آن رفرورها توجه نکردند و ارزش آنرا نادیده گرفتند.

لنین میگوید: "درحقیقت امر بالابردن فعالیت توده کارگرفقط در صورتی میسر خواهد بود که مابه" تبلیغات سیاسی در زمینه اقتصادی" اکتفا نکنیم. و اما یکی از شرایط اساسی توسعه ضروری تبلیغات سیاسی تهیه زمینه افشاگریهای همه جانبه سیاسی است". و در شرایط آزمون کشور ما خصوصاً؛ اولاً حتی امکان مبارزه اقتصادی در بین کارگران تحت نظارت شدید شبکه های مختلف جاسوسی دولت و شوروی وجود نداشت؛ ثانیاً اینکه مبارزه سیاسی و نظامی از قاطع ترین اهمیت و فوریت برخوردار بود.

در جریان سالهای قبل از کودتای ثور تعدادی از روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین یا بطور انفرادی و یا در ارتباط به محافل و حلقاتی در کارخانه ها مشغول وظیفه بودند و در کنار وظایف شان در امر دادن آگاهی سیاسی به کارگران تاحدودی خدماتی را انجام دادند. ولی از آنجائیکه مرض علنی گری سازمان جوانان مترقی و جنبش دموکراتیک نوین موجب شده بود که یکایک این روشنفکران از جانب "خلقها" پرچمیها و سایر گروه های وفادار به حزب و دولت شوروی هویتاً شناخته شوند؛ که صدها تن از این روشنفکران در همان سال اول کودتا دستگیر و اعدام شدند. و نیز ده ها روشنفکر انقلابی که در ارتش وظیفه داشتند در همان فردای کودتای سیاه و ننگین غافلگیر شده و به جوخه های اعدام سپرده شدند.

در افغانستان روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین بعد از وقوع کودتای ثور شدیداً پرتحرک شدند؛ از یکطرف در جهت ایجاد تشکیلات سیاسی تلاش میکردند و از جانب دیگر با فاشیای ماهیت رژیم میپرداختند. ولی هنوز سازماندهی مبارزه آنها بآن حدی از تکامل نرسیده بود که مبارزه مسلحانه را بر ضد رژیم آغاز نمایند (البته تدارک و برپائی جنگ توده ای انقلابی بر علیه رژیم فاشیست ضد مردمی "حزب دموکراتیک خلق" و بعد سوسیال فاشیستهای شوروی یکی از اهداف عمده مبارزاتی جنبش انقلابی پرولتری بود نه تحریک مردم به شورشها و قیامهای بدون رهبری انقلابی مردمی که بدون شك تلفات جانی زیادی را همراه داشت). اکثر آنها هنوز در حالت پراکندگی و بی سازمانی بسر میبردند و علاوه بر این بوظایف قانونی شان ادامه میدادند که شدت فشار استبداد و فاشیسم رژیم توده های خلق را به شورش و قیام واداشت در حالیکه اکثر آنها هنوز به وظایف قانونی شان ادامه میدادند و مخفیانه در تلاش و مبارزه هم بودند.

ولی از آنجائیکه سازمان انقلابی واحد نیرومندی از قبل وجود نداشت که میتواند نیروهای مبارز انقلابی را از غافلگیر شدن و افتادن در چنگال رژیم خونخوار نجات میداد. با آنکه اکثریت این روشنفکران از سالها به

ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و سرشت مزدوری آن آگاه بودند بازهم در عمل نتوانستند بموقع خود را از چنگ رژیم ضدانقلابی و ضد مردمی مخفی نمایند. و بیشترین تلفات را این نیروها زمانی متحمل شدند که هنوز مصروف مبارزه سیاسی مخفی بودند ولی زندگی علنی داشتند.

این مطلب باید یادآوری گردد که عده زیادی از رهبران نیروهای "اخوان" در سالهای اول جمهوری دانداز کشور فرار کردند و عده دیگری از کدرهای آنها در همان فردای کودتای ثور فرار نمودند. که بعداً در تحریک و شورشهای در سال (۵۷) در مناطق شرقی کشور از جمله در مناطق شیگل و کامدیش در نورستان در بعضی مناطق ولایات ننگرهار، پکتیا، بدخشان چارکنت و دره صوف در مناطق شمال کشور دست داشتند. ولی بزرگترین قیام و شورشهای خود بخودی در ۲۴ حوت سال (۱۳۵۷) در ولایات هرات و بادغیس آغاز گردید که مردم حاکمیت رژیم راسرنگون کردند و الی اخیر ماه حوت قدرت بدست شورشیان بود؛ و همزمان شورش و قیام در ولایات فراه، نیمروز، و غور نیز آغاز گردید. که رژیم توانست با خدعه و نیرنگ بکمک طیارات جنگی شوروی مردم رادر هرات و بادغیس غافلگیر نموده و به شکل وحشیانه در حدود (۲۵) هزار نفر رادر هرات قتل عام نماید. و بعد از سرکوب شورش هزاران نفر را دستگیر زندانی و اعدام نمود.

که باز هم صدها روشنفکر انقلابی منسوب به جریان دموکراتیک نوین از جانب رژیم خونخوار دستگیر و اعدام گردید و بعد از این شورشها و قیامها به کمک دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران و حمایت مالی و تسلیحاتی عربستان سعودی و امریکانیروهای ارتجاعی مذهبی توانستند در گروه های چریکی که بر علیه رژیم درین ولایات و ولایات دیگری جنگیدند نفوذ و رسوخ نمایند. که بعد از تجاوز نظامی مستقیم شوروی با گسترش قیامها و اعتراضات سیاسی همه جانبه مردم افغانستان وسیل سلاح و پول و امکانات و مهمات از جانب قدرتهای امپریالیستی غربی، دولت ارتجاعی چین، کشورهای عربی و سایر نیروهای ارتجاعی مذهبی جهان، موجب تشکل و سازماندهی وسیع این نیروها گردید. که بعدها توانستند بطور وسیع بر جنگ مقاومت خلق ما مسلط شوند. و مسلماً که مسیر جنگ مقاومت مردم ما هم بروفق ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و منافع این نیروها و حامیان منطقه ای و امپریالیست شان تغییر جهت می یافت.

در جریان سالهای (۱۳۵۷ و ۱۳۵۸) سازمانهای چندی از محافل و افراد منسوب به جریان دموکراتیک نوین تشکیل گردید؛ البته "گروه انقلابی" و "سازمان مبارزه در راه تأسیس حزب کمونست افغانستان" قبلاً وجود داشتند. در آن شرایط هنوز نیروهای ارتجاعی مذهبی در همه مناطق کشور تسلط کامل نداشتند؛ و در مناطق مختلف چندین ولایت کشور امکان رفتن روشنفکران کمونسیت انقلابی، مترقی و آزادیخواه درین توده های خلق مسلح بخوبی مهیا بود.

در آن اوضاع اکثر نیروها و افرادی که معتقد به (م ل ا) بودند و یا آنها را که اعتقاد به مبارزه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی داشتند، چه آنهایی که در سازمانهای مختلف متشکل شده بودند و چه آنهایی که هنوز تعلقات تشکیلاتی درین سازمانها نداشتند به منظور رهبری توده های مسلح در جنگ مقاومت ضد رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی شرکت نمودند. در آن شرایط بیش از هر زمانی امکان متشکل کردن توده های خلق به منظور تشکیل ارتش انقلابی توده های و ایجاد پایگاه انقلابی در بین دهقانان فقیر و بی زمین در دهات میسر بود. و در همان چهار-پنچ سال اول جنگ مقاومت توجه و امید اکثر عناصر مترقی و آزادیخواه در شهرها معطوف به چند نقطه کشور بود؛ و باشیوه های مختلف آنها را کمک نموده و از مبارزات آنها حمایت مینمودند و در بین توده های فقیر شهری بفرع آنها تبلیغ مینمودند. و در دهات در اکثر مناطقی که روشنفکران در جهات جنگ بودند از حمایت و پشتیبانی مردم برخوردار بودند؛ حتی از داخل جهاتی که در کنترل نیروهای ارتجاعی اسلامی بود عناصر روشنی بین بخشی هواداری شان را از روشنفکران انقلابی و مبارز نشان میدادند و حتی بعضاً اقدامات خصمانه نیروهای "اخوان" علیه نیروهای مترقی قبلاً اطلاع میدادند.

در آن زمان شرایط عینی بشکل مساعدی در جامعه بوجود آمده بود؛ یعنی نه تنها اکثریت توده های مردم بر ضد فاشیسم و وحشیگریهای رژیم و قوای شوروی معترض بودند، بلکه عمدتاً به مبارزه مسلحانه روی آورده بودند. درین مورد لنین میگوید: "این امریما نشان میدهد که "عناصر خود بخودی" همان شکل جنینی آگاهی است، عصیانهای ابتدائی هم درین مقطع دیگر تا اندازه مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود که روشنفکران باید آنرا هر چه بیشتر تکامل و توسعه میدادند". اصولاً در آن شرایط کشور ما توأم با مبارزه افشاگرانه سیاه بر ضد رژیم مزدور و واشغالگران شوروی و افشای ماهیت و اعمال سیاه کارانه نیروهای ارتجاعی مذهبی و مداخلات قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتها و نهادهای ارتجاعی منطقه و جهان؛ بایده روشنفکران انقلابی در کنار توده های در حال مقاومت مسلحانه قرار میگرفتند. زیرا جنگ مقاومت مردم ما ماهیتاً جنگی عادلانه و برحق بود. تضاد توده های خلق با رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم شوروی که کشور را با استعمار کشیده بود، در اوج حدت آن بود که رهبری سیاسی انقلابی را میطلبید. رفتن در بین توده های خلق در آن شرایط از یکطرف برای بلند بردن سطح آگاهی سیاسی توده ها و از طرف دیگر بمنزله مرحله تدارک جنگ انقلابی خلق و گسترش و تکامل آن در راه طرد تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی و سرنگونی رژیم مزدور و بعدتداوم این مبارزه در جهت نابودی نیروهای ارتجاعی فئودالی و سلطه سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی بود.

اما ازینکه روشنفکران انقلابی با ثر عدم آمادگی قبلی وضع سیاسی ایدئولوژیکی و تشکیلاتی و دچار شدن اکثر آنها به انحرافات فکری؛ نیروهای ارتجاعی مذهبی رهبری شان را بر جنگ مقاومت مردم ما تحمیل

نمودند امر دیگری است.

سازمانهای سیاسی منسوب به جنبش چپ کشور با آنکه اکثر آنها در همان ابتدای تشکیل شان دارای انحرافات فکری وضعفهای تشکیلاتی بودند، در جریان جنگ مقاومت بجای رشد و تکامل ایدئولوژیک سیاسی و استحکام خط انقلابی پرولتری و مبارزه در راه ایجاد حزب کمونست انقلابی که شرط اول و ضروری رهبری انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی در کشور بود؛ انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویزیونیستی براکثریت آنها رسوخ نموده و آنها را از راه انقلاب پرولتری منحرف نمود. با آنکه در جهات جنگ (دردهات) و در شهرها مردم از آنها حمایت میکردند ولی انحرافات مختلف فکری و سیاسی به شدت آنها را تضعیف نموده و ضربه پذیر ساخت. که مادر طی بیش از دوده بدفعات این انحرافات رابه تفصیل به نقد کشیده ایم. و مسلماً زمانی که خط انقلابی پرولتری در فرماندهی مبارزات ملی و طبقاتی حاکم نباشد آن مبارزه در نهایت محکوم به شکست است.

البته در سازمان پیکار... برنامه اول آن اغتشاشات ایدئولوژیک سیاسی متباز بود و نیز در پروسه پراتیک مبارزات ملی و طبقاتی انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویزیونیستی نیز سر بلند نمود که قاطعانه باشیوه مبارزه "بین دو خط" طرد گردیدند؛ و بهمین ترتیب چند بار ناگزیر به تصفیه های در سازمان شدیم. و باین صورت توانستیم خط ایدئولوژیک سیاسی سازمان را در مسیر تکاملی انقلابی بر مبنای مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون قرار دهیم.

همچنان فکتور دیگر فشار حملات دودشمن بزرگ و نیرومند یعنی دوبلوک امپریالیستی و ارتجاعی (سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور و نیروهای ارتجاعی مذهبی و حامیان امپریالیست و دولتهای ارتجاعی منطقه) در شکست نیروهای انقلابی باید مدنظر قرار گیرد. با آنکه این دوبلوک امپریالیستی و ارتجاعی باهم در تضاد و روبرویی قرار گرفته بودند، اما هر دو جهت دشمنان سرسخت نیروهای واقعاً انقلابی مردمی در شرایط جنگ مقاومت مردم مابودند و هستند.

این مطلب باید ایضاً گردد که آن عده نیروهای انقلابی که از دید پرولتری در بین توده های در حال جنگ مقاومت رفتند؛ چنان که در فوق تذکار گردید منظور آنها دادن آگاهی سیاسی و سمت و سودادن جنگ مسلحانه خود جوش توده های خلق بود که گامی مهم در جهت تشکیل ارتش توده ای و ایجاد پایگاه انقلابی توده ای بود. با آنکه با اثر تضعیف نیروهای پرولتری و مترقی و حملات وحشیانه دشمنان نیرومند جبهه انقلاب در جنگ تضعیف شد که مجبور به عقب نشینی گردیدند، اما تجارب مبارزاتی این نیروها با آنکه از لحاظ تعداد محدود بودند در زمینه های تئوری و پراتیک در کارزار مبارزه ملی و طبقاتی برای جنبش انقلابی پرولتری کشور آموزنده و حایز اهمیت است.

درین رابط رفیق مائوتسه دون میگوید: "درآن شرایط شکل عمده مبارزه را جنگ(البته منظورجنگ به شیوه اقلابی است) وشکل عمده سازمان رارتش تشکیل میدهد(منظورارتش انقلابی است)؛ سایر اشکال مبارزه وسازمانهای توده ای ومبارزه توده هاکه واقعاً بسیار ضروری ومهم اندبایدبخاطر پشتیبانی ازجنگ باشد". درآن شرایط کشورمبارزه سیاسی ونظامی ازاهم مسایل مردم وکشوربود؛ ومصروف شدن به مبارزه اقتصادی برای افزایش دستمزدکارگران وبهبودشرایط کاراز یکطرف مهترتأیدی بودبرفرم های استعماری رژیم مزدوروازجانب دیگرمبارزه بودصرفاً اکونومیستی.

همچنان برخلاف بعضی سازمانهاچون"رهائی" و"ساما" که ازدیدغیراصولی وانحرافی درآن زمان بدنباله روی ازجنبش خودجوش توده هاوجوحاکم مستمسک به "شعارجمهوری اسلامی"شدند؛ بلکه تجارب مثبتی هم ازشرکت روشنفکران پرولتری انقلابی درجنگ ضد رژیم مزدوروقوای متجاوزشوروی ورفتن دربین توده های درحال مقاومت مسلحانه درکشورماوجوددارد. درسالهای اول زمینه تبلیغ وترویج اندیشه های آزادی بخش ملی یعنی دفاع ازاستقلال وآزادی ملی به منظورطردسلطه استعماری شوروی وسرنگونی رژیم مزدوردربین توده های خلق کشورمیسربودکه امکان پیشرفت وارترقای این مبارزه ورشدوتکامل اندیشه های دموکراتیک نوین منوط به ارتقای سطح آگاهی سیاسی توده هاوتقویت سیاسی نظامی ارتش توده ای وایجادپایگاه مردمی بود. البته اگرنیروهای انقلابی توان ایدئولوژیک سیاسی وتشکیلاتی لازم رادارابودند ظرفیت پذیرش ایده های مترقی وروحیه عالی آزادیخواهی توده های مردم شرایط مساعدی بودبرای رشدوتکامل این ایده ها. وزمینه افشاگری برعلیه رژیم مزدورو سوسیال امپریالیزم شوروی بحیث دشمن عمده برای بسیج توده هاتنش عمده داشت ونیز امکان افشای جنایات نیروهای ارتجاعی مذهبی وابسته امپریالیستهای غربی ودول ارتجاعی منطقه که درمناطق تحت کنترل شان برعلیه مردم انجام میدادندمیسر بود. دردورترین مناطق کشورتوده های مردم به دین ومذهب بحیث ابزارسیاسی ومقام حاکمیت درجامعه نظرنداشتند. وهم تجربه نشان داد که با توسعه قدرت نیروهای انقلابی ومترقی دربین توده هاامکان جلب بیشترتوده هابجانب اندیشه های مترقی زیاد بود وهم امکان پیاده کردن برنامه های مترقی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی وفرهنگی میسر بود. درهمان سالهای اول جنگ درهمچون مناطق شوراهای محلی متشکل از دهقانان، عناصرروشنبین وروشنفکران ایجاد گردید، که اموراجتماعی، اداری، سیاسی ونظامی اکثرآزطریق همین شوراهانجام میپذیرفت وتوده های مردم درین اموررهبری روشنفکران انقلابی راقبول کرده بودند. کورسهای سواد آموزی دایرگردیدوتأسیس مکاتب را باکمال میل پذیرفتند. حتی دربعضی ازمناطق تحت کنترل این نیروهایبیداری نسبی توده های فقیربان حدی رسیده بودکه آنعه فئودالان وخوانینی که درچوکات

"جبهه ملی پدروطن" با رژیم مزدوروقوای متجاوز شوروی به آشتی و همکاری رفته بودند؛ ازطرف مردم محل نیز بحیث وطنفروش و خاین ملی محکوم میشدند و اکثراًً نبض توده ها با مصادره و توزیع اراضی آنها مساعد بود که در صورت ماندگاری نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی ضد امپریالیسم و ضد فئودالیسم در بین توده های خلق مسلح و رشد و تکامل مبارزه ملی و دموکراتیک و نیرومندی این نیروها حتی در جریان جنگ مقاومت ملی امکان توزیع اراضی همین عده فئودلان با خواست خود توده ها میسر بود. همچنان تشویق اهالی بمنظور سهمگیری دسته جمعی برای کارهای تولیدی جامعه عمل پوشید. کوشش در راه تأمین وحدت ملیتها از طریق تأمین حقوق مساوی ملیتها مختلف در یک منطقه چند ملیتی اثرات مهمی را در تقویت روحیه تفاهم بین ملیتها داشت. البته باید تذکار نمائیم که انجام این امور در سالهای اول جنگ مقاومت در اشکال جنینی شان انجام پذیرفتند که در صورت تقویت جنبش انقلابی در کشور میتواند رشد و تکامل نماید. و نیز این مطلب باید خاطر نشان گردد که شیوه تبلیغ و ترویج اندیشه های مترقی متناسب با سطح درک و فهم توده های خلق صورت میگرفت که در اوایل تبلیغات سیاسی در زمینه مبارزات رهاییبخش ملی هم ارجحیت داشت و هم شدیداً مورد پذیرش توده های خلق بود. و اینرانیز باید تذکار دهیم با آنکه در آن زمان زمینه تشکل پذیری توده ها و جلب آنها به مبارزه آسان بود ولی پایه گرفتن روشنفکران انقلابی و جلب اعتماد توده ها در اوایل با مشکلاتی همراه بود. جاده مبارزه آنقدر هموار و بی مشکلات و موانع هم نبود. آگاهی به علم مبارزه طبقاتی و مهارت در تلفیق اندیشه های انقلابی (م ل ا) در جامعه عقب مانده نیمه فئودالی تحت استعمار شوروی و دهات زیر نفوذ تبلیغات ارتجاعی و ضد انقلابی نیروهای مذهبی وابسته امپریالیستهای غربی و سطح پائین فرهنگی توده های مردم؛ استقامت، درایت، حوصله مندی و از خود گذشتگی انقلابی را طلب مینمود. و نمیشد با دستورهای خشک روشنفکر مآبانه به توده ها امر و نهی صادر نمود و با قبول اندیشه های مترقی انقلابی واداشت. بودند روشنفکرانی هم که احساسات انقلابی شان بر درک و فهم و آگاهی سیاسی انقلابی شان غلبه داشت؛ و در برخورد با مشکلات و توافق با زندگی پرمشقت توده ها و شرایط جنگ اظهارنا شکیبائی نموده و بعضاً متوسل به شیوه های ماجراجویانه میشدند. از آنجائیکه پروسه تکامل مبارزه در انقلاب دموکراتیک نوین از سبب مرحله های میگذرد؛ روشنفکران انقلابی پرولتری باید با تحلیل علمی و واقعی اوضاع و شرایط مبارزه رابه پیشبرند. در کشور مادر آن وقت با آنکه شرایط عینی مساعدی بوجود آمده بود؛ اما روشنفکران انقلابی مردمی و مترقی قبلاً تماس و سازماندهی در بین توده های خلق از جمله دهقانان نداشتند؛ چه آنکه با شورش و قیام توده ها اکثر آآمدگی سیاسی ایدئولوژیک لازم را دارا نبودند؛ و نیز عدم موجودیت سازمان و یا حزب نیرومند انقلابی نیز مشکل عمده دیگری برای شان بود. در شرایطی که

تحولات ناگهانی در جامعه زمینه تحرك و خیزش توده های خلق را فراهم نمود؛ همان بود که روشنفکران انقلابی از عهده رهبری جنگ مقاومت توده های خلق برنیامدند؛ مضافاً آنکه دشمنان طبقاتی و ملی رنگارنگ بسیار نیرومند بودند. در آن زمان مناطقی در کشور وجود داشت که شرایط برای کار مبارزاتی نیروهای انقلابی پرولتری و مترقی بیش از مناطق دیگر مساعد بود؛ نمیشد و نمیشود ادعا نمود که در تمام ولایات کشور بطور یکسان شرایط و امکانات مبارزه برای این نیروها آماده بود و یا بکلی این امکان وجود نداشت زیرا کمونیستهای انقلابی در تدارک برای تشکیل ارتش توده ای و ایجاد پایگاه انقلابی بمنظور تداوم جنگ انقلابی طولانی توده ای باید خصوصیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و حتی خصوصیات ساخت اراضی منطقه را باید مورد ارزیابی علمی قرار میدادند و در هر محلی که زمینه و امکان فعالیت ورشد و تکامل مبارزه بیشتر میسر بود؛ همان محل را بیش از مناطق دیگر ترجیح میدادند. مناطقی در کشور بود که از لحاظ نفوذ و کنترل نیروهای ارتجاعی مذهبی و تبلیغات گمراه کننده آنها بر ضد اندیشه های مترقی کمتر مساعد بود؛ زیرا در آن زمان مهمترین وظیفه نیروهای ارتجاعی مذهبی رابا تمسک قراردادن اعمال و جنایات رژیم مزدور و تجاوز شوروی و جنایات آن را تبلیغ بر ضد کمونیسم و اندیشه های مترقی تشکیل میداد. از نیروها استفاده از جنایات رویزیونیسم در کشور مابه پیمانۀ وسیع بر ضد نیروهای انقلابی معتقد به (م ل ا) سیهکارانه تبلیغ و تخریب مینمودند. و حتی در مناطقی که نفوذ و قدرت آنها (خصوصاً نیروهای "اخوان") زیاد بود به حملات قاتلانه علیه نیروهای انقلابی پرولتری دست یازیدند و حتی در چندین منطقه با ائتلاف و اتحاد با نیروهای رژیم مزدور و قوای شوروی در سرکوب نیروهای انقلابی پرداختند.

از مواضع و نظرات تان در موارد مختلف پیداست که در جامعه شما اکثر آئیک تحول نظر دارید؛ و آنهم تحول "مدرنیسم" و یا رفورم اقتصادی. و اینکه نقش این رفورم چگونه است و پلانهای اقتصادی و انکشافی رژیم حاکم چه ماهیتی دارند و وسیله تحول و تکامل آن بکدام جهت است و بنفع کدام طبقات در جامعه به منصفه اجرا قرار میگیرد اهمیت ندارد.

شما به نقش مبارزه سیاسی کارگران و سایر توده های خلق و یا جنبش سیاسی اجتماعی ای که در متحول کردن جامعه در جهت تأمین منافع سیاسی طبقاتی توده های خلق نقش داشته است توجه نکرده اید. از آنرو در تاریخ معاصر کشور فقط دو مرحله رابحیث "درخشانترین" دوران در "مدرنیزاسیون" کشور میشناسید؛ یکی مدرنیسم دوران حکومت دائودخان و دیگری رفورمیسم "حزب دموکراتیک خلق" را. دیگر هر نوع ستم و استبداد، زجر و شکنجه و بردگی توده ها را در جامعه نادیده میگیرید.

دیده میشود همان پلانهای اقتصادی ای که بوسیله رژیمهای فئودال کمپرادوری که به "کمک" امپریالیسم

وسوسیال امپریالیسم در آن زمان در کشورهای تحت سلطه در جهت تأمین منافع سرمایه های امپریالیستی و طبقات ارتجاعی حاکم بوجود می آمدومی آیدشمارا قانع میسازد. که شما هم تحت همان رژیم به طرح خواسته های محدود رفاهی کارگران و بهبود شرایط کار آنها مصروف میشدید و شوید. و اگر این رژیم ها "لائیک" هم میبودند و یاباشند فبهی المراد. از نظرات و مواضع تان آشکار است که اگر در زمان "مدرنیزم" و رفورمیزم "حزب دموکراتیک خلق" فعال میبودید حتماً بجای "ناسیونالیسم" ضد روسی نیروهای انقلابی و میهن پرست منسوب به جنبش دموکراتیک نوین و سایر نیروهای آزادیخواه کشور "انترناسیونالیسم" شوروی را مطرح میکردید و توده هارا به همیاری رژیم مزدور به جان نیروهای ارتجاعی مذهبی تحریک و بسیج مینمودید؛ که هم مدرنیزم و رفورمیزم روسی و غیر روسی مصئون میماند و هم کشوری این سیاه روزی کشیده نمیشد توده هارا هم بآرامش دعوت میکردید تا رفورمهای رژیم دست نشانده "پایه" میگرفت و شما هم از آن در راه پیشبرد "جنبش آزادیخواهانه" زحمتکشان و مردم در جهت تحقق اهداف تان استفاده میکردید.

شما در تاریخ معاصر کشور فقط یک "جنبش سیاسی" را که به دو مرحله انجام شده است میشناسید: یکی "مدرنیزم" زمان دائودخان و دیگری رفورم بعد از کدوتای ثور؛ که باختناق، استبداد، فاشیزم و استعمار کشور همراه بود.

شما حتی به رفورمهای دوران سلطنت امان الله خان که از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۴ میلادی ادامه یافت و تا حدودی جنبه های سیاسی اجتماعی آن هم متباز بود اشاره ندارید. در آن زمان در جامعه تحول مهم سیاسی که عبارت از دفع سلطه استعمار طولانی انگلیس و حصول استقلال سیاسی کشور؛ که محصول مبارزات آزادیخواهانه توده های خلق و روشنفکران مترقی و مبارز بود، و برخلاف زمان حکومت دائودخان و "حزب دموکراتیک خلق" در جامعه فضای آزادی و دموکراسی هم مساعد بود. حتی رفورم های سیاسی و اجتماعی دوران امان الله خان با وجود مشخص بودن ماهیت طبقاتی دولت آن که در راه آماده کردن زمینه های رشد بورژوازی بوروکرات کپرادور سعی مینمود و زمینه را برای ورود سرمایه های امپریالیستی آماده میکرد؛ و اگر دولت او از گزند کینه ارتجاع و امپریالیسم در امان میماند، او در سالهای اخیر سلطنتش پلانهای اقتصادی و انکشافی چندی را برای مدرنیزه کردن کشور روی دست داشت. با آنکه در اواخر حکومتش بر اساس ماهیت طبقاتی آن از تطبیق بخشی از رفورمهای روبنائی اش بر اثر فشار نیروهای ارتجاعی عقب نشینی کرد؛ اما باز هم فضای سیاسی کشور برای روشنفکران مبارز و مترقی هنوز مساعد بود و میتوانستند از همان شرایط نسبتاً مساعد سیاسی برفع پیشبرد مبارزات مترقی و انقلابی استفاده نمایند.

در شماره دوم عصر جدید در صفحه دهم تحت عنوان؛ کمونیستها و پیراتیک جنبشهای اجتماعی

از (فرهادبشارت) چنین میخوانیم: جنبش مجاهدی ضدروسی در افغانستان يك کاراکترشديداًاصلاحات و ضدمدرنيسم داشته و دارد.

کمونیستهادرافغانستان بنظرمن درسالهای دهه(۵۰) می بایست درتقابل باین جانوران مرتجع ازامکان شرکت زنان درحیات سیاسی جامعه، سوادآموزی وهرآنچه که میشود اسمش رااصلاحات گذاشت دفاع میکردند. بدین ترتیب کمونیستهامیتوانستنديك سیمای کاملاً متفاوت ازجنبش مجاهدی دررابطه بارفورم درجامعه ازخودشان ترسیم کنند.

میشداین کارراکرد میشدبرای تضمین وماندگاری وگسترش همان اصلاحات زنان ومردم رابه خیابان کشید ودهقانان رادرمقابل خان وفئودال وآخوندمسلم کرد. اگرملت گراوخلقی ووطن پرست وضدروس نبودند میشد این کارهاراکردوتاریخ افغانستان را احتمالاً به مسیردیگری انداخت."

قبل ازآنکه به ماهیت نظرات آقای(بشارت) پردازیم این سوال رامطرح میکنیم که آیاشما از ماهیت "حزب دموکراتیک خلق" ورژیم کدوتائی اش چگونه ارزیابی داشتیدودارید؟ یالزروی بی اطلاعی است ویادرك شماازماهیت رویزیونیسم وفاشیسم رژیم"خلقیها" وپرچمیهاهمینقدراست. وقبل ازپرداخت به ماهیت آن بهتراست شمارابه صفه(۲) همین شماره رجعت دهیم که درستون سوم بخط درشت نوشته است:" رژیم خلق نه يك رژیم سکولارو ضد مذهبی بلکه رژیم اعدام، زندان وسرکوب بود؛ درین دوره"مصنویت، قانونیت وعدالت" نکاتی که بعدهاخودشان فرموله کردندوجودنداشت،"خلقیهای" حاکم درین دوره تنها به شکارآدمهای مذهبی نرفتندبلکه هزاران روشنفکر، کارگر، چپ وغیرمذهبی رانیزفجیعانه سربه نیست کردند. این حزب عملاًبه دسته ازواباش خطرناکی تبدیل شده بودکه به هیچ کسی رحم نمیکردند. وبطورمثال تنها درین مدت هزاران تن ازرفقای حزبی خودبه شمول رهبر وبنیان گذارحزب رابدیارعدم فرستادند؛ وبه یقین اگر فشارومداخله شوروی نمیبود؛ احتمالاً بیشترین اعضای این حزب بدست رفقای حزبی خودبه همان سرنوشت دچارمیشدند". همچنان این مطلب نیزبایدتوضیح گرددکه آیانویسنده ازذکرنام تنها"خلقیهای"حاکم درینجا هدفی دارد؛ که جناح پرچمیهاراطوردیگری به ارزیابی میگیرد؛ ویا اینکه منظورش هردوجناح "حزب دموکراتیک خلق" است؟ خوب هرمنظوری که نویسنده داشته باشد هردوجناح دارای عین ایدئولوژی وسیاست بودند واهداف مشترکی راتعقیب میکردندویاجنایاتی راکه مرتکب شدند ناشی ازماهیت ایدئولوژیک سیاسی واحداًنهابود.

همچنان باید این مطلب تصریح شودکه منظورتان مشخصاًازکمونیستهاکیهباوندنویا کدام نیروهاراشما کمونیست خطاب کرده اید؟ زیرا با برداشتی که شما ازحزب رویزیونیست"خلقیها" وپرچمیهاداشتیدوداریدویاحالا برداشت ومعیار شمارا ازکمونیسم درك میکنیم؛ آن نیروهای که

شما بآنها کمونیست خطاب میکنید؛ باید در خط اکونومیزم و رفورمیسم قرار میداشتند که حاضر میشدند، رفورمهای رژیم کدوتائی را مورد تأیید قرار داده و برای ماندگاری و گسترش همان اصلاحات در کنار مامورین آگسا، کامخاد، ک ج ب، سازمان جوانان و سازمان زنان، ملیشه های مزدور کندکهای قومی مزدور، "جبهه ملی پدروطن" و ارتش رژیم مزدور و قوای نظامی سوسیال فاشیستهای شوروی برضد کارگران، دهقانان، زحمتکشان، نیروهای انقلابی مردمی و تمام آزادیخواهان و همچنان فنودال، خان، آخوند مسلح میشدند. و فقط دست آوردی که از عملی کردن این "تز" شما در نهایت نصیب آنها میشد؛ همان جنایات، آدمکشی، تجاوز به ناموس مردم، زندان، شکنجه، اعدام، زنده بگور کردن، وطنفروشی، ویرانی کشور و بریادی هستی مادی و معنوی توده های خلق، مجبور بفرار کردن (۶) میلیون انسان بیگناه از خانه و کاشانه شان که انواع مصایب و بدبختی دیگر را بر مردم تحمیل کردند، بود.

البته از دید نیروهای معتقد به مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون و سایر نیروهای مترقی، آزادیخواه و وطنپرست با در نظر داشت ماهیت ضد انقلابی رویزیونیستهای "خلقی" و پرچمی و ابر قدرت سوسیال فاشیست شوروی و ماهیت رفورمهای استعماری آنها و با ارزیابی اعمال و جنایاتی که بعد از رسیدن ب قدرت دولتی بر علیه خلق و میهن انجام دادند که در نتیجه بیش از دو میلیون هموطن ما را کشتند و صدها هزار معلول و معیوب ورنج و غم میلیونها انسانی که با از دست دادن عزیزان شان و از دست دادن دار و ندار آنها کمر خم نمودند و ویرانی و بریادی کشور در تمام عرصه ها که در طی (۱۴) سال حکمرانی ننگین در سایه ارتش اشغالگر شوروی و حشیانه ترین جنایات ضد بشری را بر علیه مردم کشور انجام دادند. حتی هیچ نوع زمینه و امکان اعتراض و تنفسی برای انسانهای روشن بین جامعه وجود نداشت و هم امکان جزئیترین حرکتی. البته ارزیابی شما از این نیروهای ضد انقلابی، وحشی و مزدور و ماهیت رفورمهای آنها که امکان بقا و گسترش آنها را میدیدید بستگی به فهم و درک انحرافی شما از تحولات دموکراتیک در جامعه و ماهیت نیروهای واقعاً انقلابی مردمی دارد.

ازینکه نیروهای پرولتری انقلابی با ثراتوانی ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی و عدم آمادگی در برابر حملات و حشیانه رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی چه تلفاتی را متحمل شدند؛ و یا اینکه نیروهای ارتجاعی اسلامی به کمک حامیان امپریالیست و رژیمهای ارتجاعی منطقه ای شان چه ضرباتی را بر نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی و میهنپرست در داخل و خارج کشور وارد نمودند؛ که نتوانستند جنگ مقاومت خود جوش مردم را رهبری نمایند؛ تا بالاخره نیروهای ارتجاعی مذهبی بر جنگ مقاومت خلق مامسلط شده و آنرا از مسیر آزادیخواهانه آن منحرف نموده و برفوق منافع با داران خارجی شان به شکست کشانیدند؛ یک واقعیت انکارناپذیر است. ولی شیوه قضاوت شما از ماهیت رژیم فاشیست سرسپرده شوروی و سلطه

استعمار شوروی بر کشور و خلق ماوهم دیدگاه شما از تحلیل جامعه طبقات و مبارزه طبقاتی و دوستان و دشمنان انقلاب خلاف علم مبارزه طبقاتی و دیالکتیک ماتریالیستی است. حتی یک آدم نسبتاً باشعور و روشنی بین که جنایات و وحشت رژیم مزدور را با اعمال فاشیستی و بربریت قوای شوروی بر علیه خلق و کشور ما دیده باشد به چنین تفکر انحرافی تسلیم طلبانه ملی و طبقاتی گرفتار نمی آید. فقط این شیوه برخورد به قضایا و پدیده ها خاصه روشن فکرانیست که مارکسیسم لنینیسم را مطابق ایده ها و منافع قشری و طبقاتی شان قلب ماهیت کرده و با ادعای کمونیست بودن دست به چنین تئوری بافیها میزنند.

در همین صفحه (۱۰) ستون سوم میخوانیم: "اولین شاخص روشن است، کمونیزم و مبارزه ضد سرمایه داری می بایستی صریح و روشن بدون فاز کردن، ترویج کمونیزم تبلیغ شده، و به کارگرو زحمت کش و مردم گفته میشد. بدون طفره رفتن به بهانه" توده ها عقب مانده اند" و اینطور با طویل. بدون اینکه گفته شود طبقه کارگر افغانستان کوچک است و ایچورا ماواگرها".

کمونیزم انقلابی در افغانستان برخلاف شمایه کمک علم مبارزه طبقاتی (م ل ا) و حداکثر تحلیل علمی و واقع بینانه از اوضاع اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان داشته و دارد. و همچنان با تعیین طبقات و مشخص کردن تضادهای اساسی طبقاتی، تضاد عمده و تضاد غیر عمده، تضادهای داخلی طبقات خلق، ستم ملی، ستم امپریالیستی، ستم بر زنان و ستم مذهبی استراتژی و تاکتیک انقلاب کشور را معین نموده و شیوه مبارزاتی اش را تعیین نموده اند. برخلاف ارزیابی و تحلیل شما افغانستان کشوریست نیمه مستعمره و نیمه فئودال (و در شرایط بعد از ۶۷) جدی سال ۱۳۵۸ کشوری بود نیمه فئودال و مستعمره) و انقلاب کشور ما باید از دوپروسه بگذرد؛ ولی این دو مرحله با هم رابطه دیالکتیکی دارند؛ و فاز اول انقلاب زمینه را برای انجام فاز دوم انقلاب آماده میسازد. یعنی مرحله اول پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است که با اتحاد کارگران، دهقانان با دیگر نیروها و طبقات انقلابی با مبارزه مشترک این نیروها انجام میشود. که نتیجه آن تشکیل دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریاست. و بعداً مرحله دوم یعنی انقلاب سوسیالیستی آغاز میگردد که دوران دکتاتوری پرولتاریاست. در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین نیروی عمده انقلاب دهقانان فقیر و کمزمین اند که با سرنگونی فئودالیزم کمرا دوریزم و قطع سلطه امپریالیزم تحقق می یابد. و برای برپائی این مبارزه تهیه سه سلاح ضروری است از جمله: حزب کمونیست انقلابی مسلح به ایدئولوژی (م ل ا)، ارتش توده ای انقلابی و جبهه متحد انقلابی که نیروی عمده آنرا کارگران و دهقانان تشکیل میدهند. و یگانه راه سرنگونی دشمنان و شکل عالی مبارزه جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات است؛ البته همزمان با پیشبرد مبارزه همه جانبه در شهرها در بین طبقات و اقشار زحمت کش. درین مرحله انقلاب دهات پایگاه اصلی انقلاب

بورژوادموکراتیک نوین است، و این جنگ انقلابی ماهیتاً یک جنگ دهقانی است که هدف عمده آن سرنگونی قدرت دولتی طبقات ملاک فئودال، بورژوازی بوروکرات کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم است. لنین درین رابطه (حتی در شرایط روسیه) میگوید: "وظیفه مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوادموکراتیک بود یعنی برانداختن بقایای نظامات قرون وسطائی و زدودن این بقایا تا آخر؛ و تصفیه روسیه از وجود این بربریت از این ننگ و از این بزرگترین ترمز هرگونه فرهنگ و هرگونه پیشرفتی در کشورما" (از چه باید کرد). و در شرایط کنونی کشور ما مبارزه در راه سرنگونی امارت اسلامی و دولت اسلامی در رأس طبقات حاکمه ارتجاعی فئودال کمپرادور و قطع سلطه حامیان امپریالیست و منطقه ای شان میباشد.

در صفحه (۱۰) ستون سوم میخوانیم: "کمونیسم افغانستان میبایست ادبیات و تبلیغات صریح علیه ناسیونالیسم و ضد مذهب داشته باشد، اعلامیه ها و سخنرانیهای رهبران و کادرهایش مملو ازین افشاگری و آموزش کمونیستی باشد. این اعلامیه ها و سخنرانیها کجا هستند؟ وجود ندارند، چون کمونیستی پیدا نه شده که اسیر "دو مرحله انقلاب" و "منافع ملی و وطن" نباشد و این حرفها را بنویسد".

برخلاف ادعای آقای (بشارت) اسناد و مدارک زیادی از جنبش کمونیستی انقلابی افغانستان خصوصاً در طی دودهه اخیر در داخل جنبش کمونیستی کشو، جنبش کمونیستی جهانی و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وجود دارد.

که بیانگر مبارزات انقلابی و افشاگرانه بر ضد رژیم جنایتکار مزدور و سوسیال فاشیستهای شوروی، نیروهای ارتجاعی مذهبی، قدرتهای امپریالیستی غربی در رأس آنها بر قدرت امریکادولتها و نهادهای ارتجاعی منطقه و جهان میباشد.

همچنان اسناد مبتنی بر مبارزات ایدئولوژیک سیاسی بر علیه انحرافات مختلف اپورتونیستی و رویزیونیستی در جنبش کمونیستی کشور وجود دارد. البته شاید نوارهای ویدئویی و پاکست سخنرانیهای رهبران و کادرهای شان در اروپا و امریکادر دسترس نباشد. زیرا آنها در ابتدا در داخل کشور و بعد بیشتتر سعی کردند در بین کتله های ملیونی مهاجرین کشور ما تا حد توان فعالیت داشته باشند که دارند. و برخلاف باور شما درگیر مبارزه همه جانبه بر ضد سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورش و مبارزات افشاگرانه بر علیه نیروهای ارتجاعی مذهبی این نمایندگان فئودالیسم کمپرادوریزم و مزدوران امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و سعودی بودند و هستند؛ که این مبارزات را شما تحت نام "اسارت" در بند "مرحله انقلاب" و "منافع ملی و وطن" به سخره گرفته و مورد حمله قرار داده اید.

شما اصولاً با جنبش کمونیستی انقلابی کشور ما، جنبش کمونیستی انقلابی جهانی و جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی رابطه وتعلقی ندارید؛ زیرا "کمونیسم کارگری" تان مانع از آن شده است که بمرحله تکاملی مارکسیسم لنینیسم یعنی مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم تمکین کنید. و در حدود دوده دهه است که بیش از (۲۰) حزب و سازمان کمونیستی انقلابی در (جاا) متشکل شده و یاد حال پیوستن بآن اند. این احزاب و سازمانها دوستان و همپیمانان مادرامریشبرد مبارزه طبقاتی و ملی در کشورهای شان و مبارزه مشترك علیه امپریالیسم و ارتجاع بین المللی اند؛ که در راه تقویت و گسترش کمونیسم انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتری مبارزه متحدی را به پیش میبریم.

و همین اکنون احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در چندین منطقه جهان از جمله: پیرو، نیپال، هند، ترکیه و فلیپین جنگ انقلابی توده هارا رهبری میکنند و در ایجاد پایگاه سرخ انقلابی به موفقیت‌های نسبی ای نیز دست یافته اند.

در همین صفحه دهم ستون سوم نگاشته شده: "کمونیست هر روز زندگی سیاسی اش را باید با این سوال شروع کند که دستمزد کارگرو شرایط کارش و زندگی اش چه شد. و چه کار می‌شود کرد که با تشکیلی بهتر برای منافعش بمیدان بیاید. یک کمونیست نمیگذارد که جنبش ضد خارجی، جنبش مذهبی، جنبش ضد فورم، جنبش وطنپرستانه و هر جنبش دیگری برای جنبش و منافعش سایه بیندازد و آنرا فلج و از میدان بیرون کند".

در آن شرایط کشور ما که فاشیسم بیداد میکرد و موج گسترده از گرفتاری، زندان، شکنجه و اعدام و انواع جنایات و وحشیگری از جانب رژیم مزدور و قوای متجاوز شوروی بر علیه تمام ملت براه انداخته شده بود؛ هرگونه آزادی سلب و کشور تحت اشغال نظامی درآمد و بزنجیر استعمار کشیده شده بود، سرویسهای جاسوسی جهانی خاد، ک ج ب و اعضای حزب مزدور کوچکترین حرکت افراد جامعه را تحت کنترل شدید قرار داده بودند؛ این چگونه کمونیسمی است که بجای براه انداختن مبارزه همه جانبه سیاسی بمنظور افشای ماهیت رژیم مزدور و سلطه استعماری شوروی و افشای ماهیت و جنایات نیروهای مذهبی و مداخلات قدرتهای امپریالیستی غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه خود را به مبارزه اقتصادی بخاطر زندگی روزمره کارگرو شرایط کار آن و تثبیت رفورمهای استعماری رژیم ضد مردمی و ضد انقلابی مشغول نماید؟! لکن برخلاف تفکرو تصور شما امروزه و متداوم کمونیستهای انقلابی پیشبردار رهبری مبارزه تمام طبقات خلق اعم از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان و ارتقای سطح آگاهی سیاسی آنهاست. زیرا او دسته پیش آهنگ طبقه پرولتاریاست که هدف دارد تا تمام جامعه را متحول گرداند. یعنی در رأس مبارزات تمام طبقات و اقشار خلق قرار گرفته و آنها را در جهت سرنگونی نظام حاکم ارتجاعی و سلطه امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی سازمان داده و بسیج نماید.

خاصتاً در آن شرایط کشورما که امر مبارزه ملی و طبقاتی با هم پیوند دیالکتیکی داشته و بهم گره خورده بود؛ و بدست آوردن استقلال، آزادی و دموکراسی بدون شکست سوسیال امپریالیزم شوروی و سرنگونی رژیم دست نشانده و مزدور و شکست ارتجاع مذهبی و حامیان امپریالیست آنها ممکن نبود. حتی در آن شرایط مبارزه ضد امپریالیستی (عمدتاً مبارزه ضد سوسیال امپریالیستی) یعنی مبارزه ملی نسبت به مبارزه طبقاتی ارجحیت داشت و مبارزه در جهت قطع سلطه استعمار شوروی جهت عمده مبارزه بود؛ و تضاد عمده در آن اوضاع تضاد بین خلق و سوسیال امپریالیزم و رژیم مزدور بود.

آیا ممکن بود در شرایطی که تمام طبقات و اقشار خلق در آتش ستم و استبداد استعمار خارجی و رژیم مزدوران میسوخت کمونیست‌ها موضوع مبارزه اقتصادی یا مبارزه برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار را عمده قرارداد و آن مصروف شوند؟ مگر طبقه کارگر کشور جزء طبقات خلق نبود که در زیر ضربات سرکوب رژیم مزدور و ارتش متجاوز شوروی خرد میشدند و تمام طبقات خلق از جمله کارگران دست به قیام و شورش بر علیه رژیم و تجاوز بیگانه زده بودند؟ یعنی در شرایطی که تمام توده های جامعه به عرصه مبارزه سیاسی و نظامی کشیده شده بودند؛ شما طبقه کارگر در جهت امر دستمزدها بیشتر دعوت میکردید.

بقول لنین این فقط همان سیاستی است که میگوید: "افزایش يك كپك به هرمناتی از هرگونه سوسیالیزم و هرگونه سیاستی به قلب نزدیکتر و کارگران بهتراست (از چه باید کرد؟). و یا اینکه میگوید: کسیکه توجه و حس، مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد بخودوی معطوف میدارد سوسیال دموکرات نیست؛ زیرا طبقه کارگر برای اینکه خودش را بشناسد، باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر و قوف کامل و از آن تصور روشن داشته باشد".

شما درین مقطع زمانی هدف دارید تا ماهیت جنگ مقاومت عادلانه مردم ما را بر ضد استبداد، فاشیسم و جنایات رژیم مزدور و تجاوز استعماری فاشیستهای روسی را بنام "جنبش ضد فرم" و "جنبش مذهبی" به هیچ گرفته و حقانیت آنرا زیر سوال ببرید. در حالیکه ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و اهداف گروه های مذهبی مزدور که توسط اسلحه و امکانات قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی بر جنگ مقاومت خلق مامسلط شده بودند از همان ابتدا آشکار بود؛ ولی جنگ مقاومت خلق ما بر حق و خصلتی آزادیخواهانه داشت. و شما با هیچ شیوه نمیتوانید با تمسک قراردادان ماهیت فکری، استراتژی و اعمال جنایتکارانه راکه نیروهای مذهبی ارتجاعی بر خلق کشور ما روا داشته و میدارند و همچنان که دست آوردهای مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه آنها را غصب نموده و آنرا بر فوق منافع طبقات ارتجاعی جامعه (فئودالیزم، کمپرادوریزم) و قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای حامیان شان مورد معامله و نابودی قراردادند؛ ماهیت ذاتی جنگ آزادیخواهانه مردم افغانستان را فقط اقدامی بر ضد "فرم" توجیه نمائید. ولی هیچ نیروی انقلابی

مردمی و مترقی در جهان از ماهیت ذاتی آزادیخواهانه مقاومت مسلحانه مردم افغانستان چشم نمی پوشد؛ وصحبت‌های شاهم درین زمینه تکرار همان تبلیغات خصمانه جنایتکاران "خلقی"، پرچی، سایرگروه‌های وفادار به شوروی، کشورهای بلوک سوسیال امپریالیستی و هواداران آنها در سطح بین المللی در همانوقت و اکنون بر علیه جنگ مقاومت خلق‌های کشور ما بر علیه شوروی ورژیم مزدوران بوده و میباشد. بلکه ما برخلاف شما مبارزات سیاسی و مقاومت‌های مسلحانه خلق‌های ملیونی و تمام آزادیخواهان کشور ابرضد، فاشیزم و بربریت رژییم مزدور و متجاوزین روسی ارزیابی نموده و نه برضد "رفورم". البته ماهیت سیاسی نیروهای مذهبی و اهداف آنها مشخص بوده و هست. در آن زمان که توده‌های مردم دست به شورش و قیام زدند؛ همزمان نیروهای سیاسی مختلفی که خواست‌های طبقاتی و قشری مختلفی را نمایندگی میکردند در جامعه بحرکت درآمده بودند؛ و دیدیم که ارتجاع و امپریالیزم بین المللی بطور پلان شده همان نیروهای اندک انقلابی مردمی و مترقی را بطور وحشیانه سرکوب نمودند؛ و مداخلات آنها و حمایت و تحمیل نیروهای ارتجاعی مذهبی در جنگ مقاومت خلق ما برای رسیدن با اهداف امپریالیستی و ارتجاعی شان بود و هم منشأ در تضاد منافع دو بلوک امپریالیستی در آن زمان در منطقه داشت که کشور ما گره گاه این تضاد بود. ورنه تا جائیکه به مقاومت خلق کشور ما مربوط بود یک جنبش ضد سوسیال امپریالیستی ورژیم مزدور یعنی یک جنبش وطن پرستانه و آزادیخواهانه بود. ازینرو در آن وقت همه نیروهای انقلابی و مترقی وظیفه داشتند تا در ستمدهی مقاومت توده‌های خلق و ارتقای سطح آگاهی سیاسی شان آنها را رهبری نمایند.

شما نتوانستید شرایط آن زمانی کشور ما را و نیاز مبرم توده‌های خلق را درک نمائید؛ و یا اینکه موقعیت تضادها از چه قرار بود؛ کدام شکل و جهت مبارزه عمدگی داشت و یا ارتباط بین مبارزه ملی و طبقاتی چگونه بود؟ و یا بطور کلی رابطه دیالکتیکی بین انقلاب ملی و دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی در یک کشور نیمه فئودالی تحت سلطه و یا استعمار مستقیم امپریالیزم از چه قرار است؟ منافع سیاسی طبقه کارگر و منافع سیاسی تمام طبقات زحمتکش با هم چه رابطه و پیوندی دارند و وظیفه دست‌پیش‌آهنگ پرولتاریا در آن شرایط چگونه باید می بود؟ بعقیده ما فقط کمونیزم انقلابی (م ل ا) در آن شرایط میتواندست و چه در شرایط کنونی جامعه ما میتواند باین سوالات پاسخ منطقی و انقلابی مناسبی ارائه دهد. بقول لنین: "مشخصترین صفات اکونومیزم همانا عبارت است از بی بردن به تطابق بین نیازمندی مبرم پرولتاریا در پرورش همه جانبه سیاسی بوسیله تبلیغات سیاسی و افشاگریهای سیاسی و نیازمندی" جنبش عمومی دموکراتیک".

در صفحه (۱۱) ستون اول میخوانیم: "کسی بمن بگوید آیا فشار ارتش شوروی بر جامعه افغانستان

بیشتر از فشار امروز ارگانهای سرکوب جمهوری اسلامی بر مردم ایران بود؛ دست به اسلحه بردن و کارگرو مردم را به قیام مسلحانه فراخواندن برای يك کمونیست مرحله حساب شده از روند مبارزه است؛ میشد با شکل دیگر مبارزه برای بهبود زندگی مردم و زحمت کشان را پیش ببرد."

ما معتقدیم که وظیفه حزب پرولتری انقلابی اینست که بر اساس مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون شرایط مشخص تاریخی کشورش و اوضاع بین المللی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده؛ استراتژی و تاکتیک صحیح مبارزه را معین نموده و توده های خلق را رهبری نماید.

در آن شرایط تضاد توده های خلق کشور با سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور شدت یافته بود، خلق بپا خاسته بود؛ اعتراضات سیاسی همه جانبه با مبارزات مسلحانه در سراسر کشور با وج خود رسیده بود؛ و از نظر تحلیل شرایط مشخص جامعه تضاد خلق ما با سوسیال امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش تضاد عمده بود و مبارزه ملی جهت عمده مبارزه را تشکیل میداد. و مبارزه علیه امپریالیسم (در آن شرایط عمدتاً علیه شوروی) بخشی از مبارزه

در راه انقلاب ملی و دموکراتیک کشور ما بود. مائوتسه دون میگوید: "کمونیستها باید در جنگ ملی نمونه باشند؛ بدین معنی که از هر جهت نقش خود را بعنوان پیش آهنگ و نمونه ایفانمایند."

سوسیال امپریالیسم شوروی با یک ارتش نیرومند و تجهیزات مدرن کشتار جمعی به ظرفیت یک ابر قدرت و با برخورداری از حمایت و پشتیبانی همه جانبه بلوک امپریالیستی شرق (پیمان نظامی وارسا) با شبکه جاسوسی وسیع جهانی که ج ب بر علاوه ارتش رژیم مزدور، دستگاه جاسوسی خاد، ملیشه های مسلح جانی، اعضای سازمانهای حزبی مسلح و کدکهای مسلح قومی در شرایط استعماری کشور که تجاوز جنایات، وحشیگری و غارت، آتش زدن قریه ها، کشتار جمعی، ویرانی و نابودی و اعمال انواع بربریت بر علیه خلق و ملت ما اعمال میشد؛ تا خلق ما را با نقیاد بکشاند؛ مسلماً که اگر مردم افغانستان به مقاومت و شورش همه جانبه ادامه نمیدادند؛ رژیم مزدور تا دوام می یافت و هر چه بیشتر بطور همه جانبه استبداد و فاشیسم آن تشدید میگردد، و دامنه کشتار و سرکوب خلق توسعه می یافت و خلق و کشور تحت سلطه استعماری شوروی و رژیم مزدور مورد ستم و استثمار مضاعف قرار میگرفت. که حتی از نظر محاسبات ریاضی و از جهات کمی و کیفی حجم و عمق فشار این ستم و استبداد ضد انسانی خلیها بیشتر بود. این "تز" شما صاف و ساده همان تئوری انقیاد ملی و طبقاتی است که خلق کشور ما را به قبول عبودیت و بردگی سوسیال امپریالیسم شوروی و تن دادن به ذلت و خواری اعمال ضد بشری رژیم جنایتکار و مزدور "حزب دموکراتیک خلق" ترغیب میکردید.

آیا ممکن بود بدون مبارزات و اعتراضات سیاسی سراسری و مقاومت مسلحانه و قبول قربانیهای عظیم مردم

افغانستان ابرقدرت شوروی را شکست نظامی داد؟ که هرگز نه! و حتی رهبری تحلیلی نیروهای ارتجاعی مذهبی برجنگ مقاومت خلق ماتلفات جانی و مالی را افزایش داد و مدت اشغال نظامی شوروی و تداوم رژیم مزدوررانیز طولانی نمود. و آنچه در شکست نظامی شوروی و رژیم مزدوران مؤثر و تعیین کننده بود فکتور نیروی مقاومت همه جانبه مردم افغانستان بود، نه سلاح های امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی. حال اگر بنابر "تذ" شما مردم افغانستان دست به مبارزه و قیام و شورش نمیزدند؛ و چنانکه قبلاً تذکار دادیم تحت دکتاتوری فاشیستی و اعمال شدید کنترل وسیع شبکه های جاسوسی حزب و دولت و ابرقدرت شوروی امکان کوچکترین تحرك و اعتراضی هم وجود نداشت و حتی حق زنده ماندن.

حال بفرض محال تطبیق نظریه شما: شما با ادعای "کمونیسم کارگری" تان در کارخانه ها و در سطح جامعه مصروف مبارزه اقتصادی میشدید؛ یعنی از رفورمهای اعطاشده استعماری استفاده میکردید؛ بشرط آنکه این مبارزه شما از جانب رژیم مزدور و مستشاران شوروی ذوی الحکم و کج ب هم پذیرفته میشد؛ که در نهایت یقیناً شما در راه تحکیم و تثبیت همان رفورمها و سیاستها و اهداف رژیم کمک میکردید. و ثابت میکردید که هیچگونه خطری از جانب شما متوجه حاکمیت ضد انقلابی و سلطه استعماری شوروی نیست؛ مانند حزب "عدالت دهقانان" حزب اسلامی، "کجا"، "سازا"، "گروه کار" و سایر گروه های طرفدار شوروی. فکر میکنید که اوضاع در آن زمان بر طبق مرام شما بکدام جهت و به چه صورتی متحول میگشت و تاریخ افغانستان را بکدام مسیر جهت میدادید؟! البته موضوع غصب رهبری جنگ مقاومت خلق ما بوسیله نیروهای مذهبی مزدور و سرنوشت مسیر این جنگ و دست آوردهای مقاومت خلق ما که از همان ابتدا قابل پیش بینی بود؛ و چنانکه در تاریخ گذشته کشور ما و سایر ملل این امر نشان داده است که در عدم رهبری انقلابی و مترقی مبارزات توده های خلق دست آوردهای مبارزات و قربانیهای آنها را طبقات و نیروهای ارتجاعی تصاحب نموده اند) امر دیگری است.

ولی در صورت عدم مقاومت خلق افغانستان در برابر رژیم مزدور و سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی؛ رژیم میتواند خود را تحکیم بخشد و فرصت می یافت تا هر چه بیشتر جامعه را از وجود نیروهای انقلابی پرولتری و نیروهای مترقی تصفیه نماید؛ سوسیال امپریالیسم شوروی از ناحیه اقتصادی و نظامی ضربه برنمیداشت و تا حد زیادی نیرومند باقی می ماند؛ از نظر سیاسی فشار اذهان عامه جهانیان تا آن حد بر علیه آن تحریک نمیگردید؛ کشور ما به پایگاه نظامی شوروی مبدل شده و زمینه برای نزدیک شدن شوروی در تحقق پلانش و استراتژی توسعه طلبانه آن در منطقه آماده میگردد؛ در آن صورت شوروی میتواند افغانستان را بامثابه سکوی درگسترش نفوذ و سلطه بر خلقهای جنوب آسیا مورد استفاده قرار دهد، شاید در آن حالت شوروی با فرستادن مستشاران نظامی بیشتر و تقویت نظامی رژیم

مزود و ضرورت به اشغال مستقیم نمی یافت و بدون مقاومت مردم حملات نظامی گروه های مذهبی ارتجاعی و تحریکات کشورهای منطقه و قدرتهای امپریالیستی غربی هم قرین موفقیتی نبود؛ و در آن صورت در شرایطی که شوروی در موضع "قدرت" بود امکان آن وجود داشت که با دادن امتیازاتی دردیگرنقطه از جهان برای ابرقدرت رقیب یعنی ایالات متحده امریکابه تبانی و سازشی برسد (خاصتاً در شرایطی که رژیم شاه و منافع امریکا از جانب خلق ایران مورد ضربات سنگینی قرار گرفته بود) و شوروی میتواند در منطقه جنوب آسیا بحرهند و خلیج فارس راتحت نظارت قرار دهد که در برابر نفوذ و سلطه رقیب امریکائی اش این منطقه اهمیت استراتژیک مهمی برای شوروی داشت.

و همچنان امریکامحدود سالهای بود که از منجلاب صدمات جنگ در جنوب شرق آسیا خصوصاً جنگ ویتنام رهائی یافته بود که علاوه بر تلفات جانی سنگین و ضربات سیاسی؛ بعلاوه انزجار خلیجهای کشورهای تحت سلطه بر علیه امریکا از تجاوز به کوره، لاوس، کمبودی و ویتنام بعد از جنگ جهانی دوم (و دو صد میلیارد دلار خسارات مالی). و شوروی هنوز ماسک کمونیسم دروغین را بر چهره داشت و تبلیغات گسترده خود را "حامی" خلقهای کشورهای سه قاره آسیا، افریقا و امریکای لاتین وانمود میکرد و هنوز نمیتوانست تا حدودی اثرات ماشین تبلیغاتی غرب را بر علیه آن خنثی نماید. همچنان باین مطلب باید اشاره نمائیم؛ عواملی که در سالهای بعد فروپاشی نظم سوسیال امپریالیستی را موجب گردید قبلاً در داخل نظام شکل گرفته بود از جمله: بحران عمیق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و تشدید تضاد خلیجهای شوروی با حکام کرملین، تشدید تضاد خلیجهای جمهوریتهای تحت سلطه استعماری شوروی با حاکمیت تزاران نوین و حدت تضاد جناح های درون طبقه حاکمه که نظام سوسیال امپریالیستی را بجانب انحطاط و ورشکستگی میکشاند (چنانکه بعدها تجربه نشان داد که سایر کشورهای بلوک سوسیال امپریالیستی از درون به سرنوشت مشابهی دچار بودند که با ضعف و انحطاط برادر بزرگتر، آنها نیز در سراشیب قهقرا قرار گرفته و فروپاشیدند) که ضربه همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی و فشارهای همه جانبه بین المللی که از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان بر آن وارد آمد و همچنان فشار اعتراضات مردم شوروی بر حکام کرملین که ده ها هزار نفر از فرزندان شان در میدانهای جنگ تجاوزکارانه آنها کشته و مجروح شده بودند، بدون شک بحیث فکتورهای مهم و تسریع کننده این فروپاشی بود. که شاید در غیر آن صورت با پیاده کردن رفرمهای چند در نظام رویزیونیستی سوسیال امپریالیستی میتواند تسریع این فروپاشی را به تعویق اندازند؛ که چند سال قبل مابگونه مفصل بآن پرداخته ایم.

در آن شرایط بنا بر فرضیه شماتحت حاکمیت رژیم رویزیونیستی فاشیست و حمایت قوی شوروی از آن چگونه ممکن بود باشیوه مبارزه اقتصادی و رفرمیستی با مهترتسلیم طلبی ملی و طبقاتی شرایط را بقول

شما "حساب شده" برای قیام کارگران و توده های خلق آماده سازید؟ ! ولی صرف نظر از آنکه در آن شرایط تا چه حدی میتوانستید از آن رفورمهائینفع کارگران و مردم و تحکیم اوضاع و ماندگاری و پیشرفت "مبارزه" تان استفاده نمائید؛ که طبق تذکار فوق غیر علمی و غیر عملی بود. اگر شما واقعاً آگاهی کافی از تاریخ کشور ما و واقعیت های مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری و روحیه آزادیخواهانه مردم ما در طول تاریخ وجودی شان می داشتید و خاصتاً در تاریخ معاصر بر ضد استعمارگران انگلیس که چگونه در جنگ اول و دوم افغانستان انگلیس در حالیکه دولت هادر رأس طبقات حاکمه فئودال تن بانقیاد و بردگی استعمار داده بودند؛ لکن مردم افغانستان تحت رهبری رهبران ملی مبارزات همه جانبه و مقاومت مسلحانه را بر ضد قوا و سلطه دشمن خارجی آغاز نموده و تانابودی آخرین فرد از عساکر انگلیس مقاومت را ادامه دادند. اما ازینکه رهبری مترقی و سازمان یافته وجود نداشت و رهبران مقاومت هم با آنکه شدیداً ضد استعمار بیگانه بودند اما منظره موقعیت اجتماعی و یا بعضاً با داشتن تعلقات فامیلی با طبقه حاکمه فئودال و تحت تأثیر تلقینات نیروهای اهریمنی مذهبی مرتجع قرار گرفته با آن همه دست آوردهای وسیع نظامی و پشتیبانی توده های مردم در صحنه سیاسی شکست خورده و بدین وسیله استعمارگران توانستند بشکل و شیوه دیگری نمایندگان خود را ازین طبقات ارتجاعی فئودال کمپرادور انتخاب و نفوذ و سلطه استعماری شان را برای بیش از یک قرن تداوم بخشند. و خلق های کشور ما با آن همه فداکاری و قربانی زیر سلطه و ستم و استثمار استعمار و فئودالیزم عذاب بکشند و رهبران ملی آنها هم از دم تیغ ارتجاع فئودالی مزدور استعمار کشیده شده و یا به توپ پرانده میشدند.

در همان شرایط سالهای (۱۲۵۷ و ۱۲۵۸) نیز شدت اعمال فشار ستم، استبداد و فاشیزم رژیم دست نشانده توده های خلق را به قیام و شورش واداشت؛ که با ورود "ارتش سرخ" شوروی دامنه مقاومت و اعتراضات و مبارزات سیاسی هرچه شدیدتر توسعه یافت. واقعیت نشان داد که حتی با سرکوب های خونین این قیام ها از جمله سرکوب خونین قیام (۲۴ حوت) سال (۱۲۵۷) ولایت هرات که بیش از (۲۵) هزار قربانی بجا گذاشت و همچنان سرکوب خونین ولایت بادغیس و چند ولایت دیگر در همان وقت باز هم مردم آرام نه نشستند؛ بلکه تضاد آنها با رژیم فاشیست تشدید گردید و دست به جنگ های چریکی و گریلانی زدند. و چندی بعد ازین عملیات های چریکی درین ولایات سروکله گروه های ارتجاعی مذهبی از پاکستان و ایران پدیدار گشت.

واقعیت عینی در آن زمان نشان داد که توده های مردم با همان بینش های ابتدائی شان این احساس را داشتند که بقول مائوتسه دون: "جنگیدن برابر زندگی و نه جنگیدن برابر مرگ است" ولی شما حالا با این شیوه تسلیم طلبانه از آن شرایط نتیجه میگیرید که: "جنگیدن برابر مرگ و نه جنگیدن برابر زندگی بود".

و بقول مائوتسه دون: "مامنکراستفاده کردن ازهرگونه امکان برای کارعملی وقانونی درچارچوب قوانین، فرامین وسنتهای اجتماعی، پیروی نمودنازاصول حق داشتن وغیره شیوه های مبارزه آگاهیم". ولی یک کمونیست آگاه وانقلابی بایدتحلیل مشخص ازواضع مشخص داشته باشدودرهمه حالات مبارزه بادر نظر داشت نقش نیروی پیش آهنگ پرولتری وطبقه پرولتاریابایدبه اهمیت مبارزه سیاسی وتقویت آن توجه جدی نماید.

لاکن درشرایط آنوقت کشورماچه ازناحیه ماهیت رویزیونیستی وضدانقلابی رژیم حاکم واعمال خائنانه وقتل وکشتارمردم وفضای وحشت وشکنجه وزندان وچه ازناحیه تجاوزشوروی وباستعمارکشیدن کشور؛ که توده های خلق کشورآن همه اعمال ضدانسانی رژیم ومتجاوزین شوروی رابا گوشت وپیوست خودلس نمودند؛ وحتى درشرایطی که دهقانان صاحب قطعه زمینی هم شده بودند مانع ازآن نگردید که برضدجنایات ووحشیگری های رژیم مزدورقیام ننمایند. رویزیونیستهای حاکم "حزب دموکراتیک خلق" هم تصورداشتند که بادادن همان چند جریب زمین به دهقانان خواهند توانست باهمه اعمال دکتاتوری وحشیانه حمایت دهقانان که اکثریت نفوس کشورراتشکیل میدادجلب نمایند. که اگرچون شما قضیه راتنها ازبعد اقتصادی آن مورد سنجش وارزیابی قراردهیم خیلهاایشترازمیزان مبلغی بودکه اگرذرافزایش دستمزدکارگران میپرداختند وبه تناسب تعدادهم رقم دهقانان خیلی بیشتربود.

همچنان درشرایط آنزمان مینویسید: "که کمونیستها هم میتوانستنداتحادیه ها وتشکل های مبارزومستقل کارگران شهری راه بیندازند" درشرایط حاکمیت نظام ترور ووحشت که امروز مره مردم درهرعرصه حتی زندگی شخصی آنهاحتت مراقبت وتفتیش پولیس مخفی، سازمانهای حزبی عمال رژیم، تمام اعضای حزب دستگاه جاسوسی(ک ج ب) قرارداداشت وتتمام حرکات مردم خصوصاً روشنفکران انقلابی وآزادیخواه(البته همان تعدادی که ازچنگ رژیم جانی تصادفاً هنوززنده مانده بودند). چگونه ممکن بودشما اتحادیه ای مستقلی تشکیل بدهید؛ آنهم درشرایطی که حتی تماس ورفت وآمدیش ازدونفراگرمشکوک واقع میشددرمحل کارومنزل مورد تعقیب جدی قرارمیگرفت ودستگیرمیشدند. وتشکیل این اتحادیه ها عملاً بایددرخارج ازشهرهادورازمناطق تحت کنترل رژیم مزدور وقوای متجاوزشوروی صورت میگرفت. وازآنجائیکه دهات شدیداً "موردحملات قوای رژیم وشوروی بودوطبیعتاًهرتشکلی بایدبرای دفاع دربرابر حملات دشمن مسلح میبود؛ که همین کارگران هم باروشنفکران انقلابی وآزادیخواه بایددرکناردهقانان مسلح درمبارزه ومقاومت دربرابری رژیم مزدور وقوای مهاجم شوروی قرارمیگرفتندکه قرارگرفتند.

دراوایل سال ۱۳۵۷ کارگران درشهرهادرمراکزکارگری اکثراً تحت تبلیغات مسموم کننده

رویزیونیستهای حاکم قرارداداشتند که بعد از شورش و قیامهای خود بخودی عده زیادی از کارگران شهری که تعلقات فامیلی دردهات داشتند و یا خود دردهات در روابط دهقانی زندگی میکردند و از آنجائیکه فشار حملات قوای رژیم و متجاوزین شوروی بیشتر دردهات اعمال میگردد همین بخش کارگران نیز از شهرها فرارو به ایران و پاکستان مهاجرت نمودند و یا به جنگ مقاومت پیوستند. و در امکان دیگر بنابر "تز" شما اگر قیام و شورشی یرضدر رژیم رویونیستهای مزدور صورت نمیگرفت و آنها آسوده خاطر میتوانستند با دکتاتوری فاشیستی شان ادامه دهند؛ و از آنجائیکه نیروهای انقلابی و مترقی راهم با حملات سبعانه به جوخه های اعدام سپردند و یا در زندانها تحت شکنجه های ضد انسانی اسیر ساخته بودند و یا مجبور فرار از کشور در آن صورت با تبلیغات سوء و گمراه کننده شان اذهان کارگران را در شهرها و دهقانان رادردهات مسموم نموده و به گمراهی میکشانند. که امکان تشکیل اتحادیه کارگری مستقل هم تحت شرایط اعمال فاشیزم رژیم غیر عملی و خیالی واهی بیش نبود.

در آن اوضاع و احوال بعد از کدوتای سیاه هفت ثور شما با همین طرز تفکر و فعالیت باشیوه اکونومیستی و رفورمیستی اگر "اصل و نسب" روسی نمیداشتید و یا رژیم کاملاً باید از موقعیت فکری تان مطمئن میبود که فعالیتهای تان بر طبق موازین و قوانین رویونیستی و سوسیال امپریالیستی انجام میپذیرد در غیر آن امکان بقای حیات تان هم امر تصادفی بود.

شاید اطلاع داشته باشید که رژیم مزدور در سایه ارتش شوروی بشکل مسخره سعی میکرد از خود سیمای "دمو کراتیک" بنمایش بگذارد. خصوصاً بعد از سالهای (۱۹۸۲) احزاب و گروه های "اپوزیسیون" به کمک و حمایت رژیم تشکیل گردید از جمله: "حزب عدالت دهقانان"، "حزب اسلامی"، "کجا"، "سازا" و گروه "کار" (که از سالها قبل وجود داشت و مانند حزب "حزب دموکراتیک خلق" اصل و نسب پخته کرمیونی داشت) و غیره گروه ها. و حتی در "لویه جرگه"، مجلس شور و مجلس اعیان نام نهاد آنها ازین احزاب مزدور (مزدور) نماینده رفتند و بطور دیکته شده رژیم رادر بعضی اجراءات اداری آن مورد "انتقاد" قرار میدادند؛ و در دولت مزدور مقامات عالی را نیز عهده دار بودند؛ ولی در غیر آن امکان جزئیترین فعالیت سیاسی مخالفی که از جانب افراد واقعاً مردمی و آزادیخواه باشد، وجود نداشت.

باز هم تکرار میکنیم که این قضاوتها یا احیاناً از روی بی اطلاعی از حالات و اوضاع آن زمان صورت میگیرد و یا از عدم شناخت تان از ماهیت رژیم مزدور و وحشی و فاشیزم قوای متجاوز شوروی که کمتر مورد قبول است؛ زیرا از موضع گیریهای سیاسی تان پیداست که این گونه برخورد و قضاوت ریشه در انحرافات ایدئولوژیک سیاسی شما دارد.

در صفحه (۱۱) ستون اول مینویسید:؛ هرکس مدعی کمونیست بودن امروز بمن بگوید که آن جنگ

ضد ارتش شوروی حقانیت داشت؛ منم باومی گویم که تماشاکن، دودهه است که ایران توسط یک مشت جانور آدم کش مسلمان اشغال است، هزاردفعه بیرحم تر از بیک کارمل و ارتش شوروی".

درینجا روی دو مطلب مکث مینمائیم؛ یکی بزیر سوال بردن حقانیت جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و ارتش اشغالگر سوسیال فاشیستهای روسی و دیگر مقایسه وحشت و آدمکشی بیک کارمل و ارتش شوروی با رژیم فاشیستی مذهبی در ایران از جانب شما.

در افغانستان در مرحله اول توده های خلق با رشدت فشار و وحشیگری و جنایات ضد بشری رژیم مزدور در مرحله دوم در شرایطی چند بارشنیعتر و وحشیانه تر از آن یعنی تجاوز نظامی شوروی و استعمار کشور. خلقهای افغانستان آن همه اجحافات و جنایات را با ابعاد وسیع و همه جانبه آن با گوشت و پوست شان لمس نموده و در برابر آن دست بقیام و شورش زدند. مسلماً که این شورش و مقاومت برحق بود بر علیه ستم و تجاوزگری ناحقی. و تا جائیکه مربوط به خلق افغانستان میشد؛ قیام آنها ماهیتاً مبارزه عادلانه بود بر علیه استبداد، فاشیسم و جنایات بی حد و حصر رژیم مزدور و استعمارگران شوروی در جهت دفاع از استقلال و آزادی میهن شان. اما در مورد مقایسه دور رژیم جلا و آدمکش و ضد انسانی باید گفت که اولاً مصداق همان ضرب المثل عامیانه است که: "سگ زرد برادرشغال است". ولی با آنکه رژیم خمینی نیز مستبد، وحشی، قاتل، جنایتکار و تا مغز استخوان سیاه بود و هست؛ که مادر طی بیش از دودهه از میزان وسعت و عمق جنایات آن تا حدودی به تفصیل آگاهی داریم؛ ولی دامنه، عمق و وسعت و شدت میزان جنایات و آدمکشی، زندان و شکنجه، قتل عام، زنده بگور کردن و ویرانی و نابودی همه جانبه کشور و مردم ما، کشتار دو میلیون هموطن ما، معلولیت بیش از یک میلیون، آوارگی بیش از شش میلیون در طی سالهای طولانی و انواع درد ورنج، ماتم و مصائب، فقر و بدبختی و گرسنگی میلیونها انسان کشور ما که از جانب رژیم بیک و شرکاء ماقبل و مابعد آن وحدت ستم و اجحافات (۱۲۰) هزار ارتش متجاوز شوروی در طی (۱۴) سال؛ بلی با هر محاسبه گفته میتوانیم که میزان و شدت این جنایات خیلی وسیعتر انجام یافت.

شما در طرح این دو موضوع دو هدف را دنبال میکنید: از یکطرف جنگ مقاومت مردم افغانستان را بر ضد سلطه استعمارگران شوروی و رژیم مزدور آن عاری از حقانیت میدانید؛ یعنی بزعم شما چنانکه قبلاً در موارد دیگری هم ذکر کرده اید؛ باید مردم افغانستان انقیاد و بردگی را ترجیح میدادند تا اینکه دست بقیام و مقاومت زدند. و اینطور از مواضع و نظرات تان پیدا است که شما جنگهای عادلانه خلقها را بطور عام بر ضد استعمار و امپریالیسم برسمیت نشناخته و فاقد حقانیت ارزیابی میکنید. و از جانب دیگر میخواهید اینطور وانمود سازید که رژیم بیک و ارتش شوروی با مقایسه رژیم خمینی هزار بار "رحیمتر" بودند و بنا بر تحلیل و ارزیابی شما میشد تحت حاکمیت آن رژیم و در سایه ارتش اشغالگر

بِراحتی زندگی کرد و مردم افغانستان نباید دست بقیام و شورش میزدند. وهم می‌خواهید باین طریق توجیه نمائید با وجودیکه در ایران رژیم خمینی هزار بار بی‌رحم‌تر بود و هست نمی‌خواهید خلق ایران را برضد رژیم اسلامی وحشی و جانی به مبارزه مسلحانه ترغیب نمائید. در حالیکه ایران از لحاظ ساختار اجتماعی اقتصادی کشور نیست نیمه فئودال تحت سلطه امپریالیزم و برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی الترناتیف انقلابی جنگ توده ای طولانی است که کمونیست‌های انقلابی در اتحاد با سایر نیروهای ضدارتجاع و امپریالیزم آنرا تدارک دیده و آغاز خواهند کرد.

اما بآنکه دور رژیم جنایتکار و خونخوار فاشیست در افغانستان و ایران بر سر قدرت بودند که یکی تحت نام "رژیم دموکراتیک خلق" و "مدافع" حقوق کارگران و زحمتکشان که همه جنایات خود را تحت همین نام انجام میداد و دیگری تحت نام "رژیم عدل اسلامی". ولی شرایط در افغانستان طوری بود؛ بعلاوه حاکمیت رژیم جنایتکار و قاتل ببرک و شرکاء در حدنهائی آن؛ تجاوز ابر قدرت سوسیال امپریالیزم شوروی مطرح بود که با ارتش (۱۲۰) هزار نفری تادندان مسلح کشور ما را به سلطه استعماری اش کشیده بود.

در ایران بعد از پیروزی انقلاب سیاسی که محصول مبارزات خلقها و نیروهای سیاسی آن کشور بود؛ و با ترفقدان یک حزب متشکل پرولتری انقلابی رژیم خمینی جلا به کمک قدرتهای امپریالیستی شیادانه توانست دست آوردهای مبارزات خلق ایران را غصب و کشور را برای خلقهای ایران به جهنمی تبدیل نماید. او هزاران نفر از یک نسل انقلابیون کمونیست و آزادی خواهان را از تیغ کشید و یادارزندانهای طولانی تحت شکنجه های وحشیانه عذاب می کشند؛ و علاوه بر ادامه جنگ با عراق توانست سرکوب همه جانبه بیشتری اعمال و باین صورت پایه های رژیم را تحکیم بخشد.

ولی شرایط در افغانستان ماهیتاً طوری بود؛ با آغاز جنایات آدمکشی و وحشیگری رژیم "حزب دموکراتیک خلق" مردم افغانستان برضد رژیم دست نشانده شوروی بطور خود بخودی شورش نموده و توانستند جنگ مقاومت را ادامه دهند؛ و شرایط خاص دیگر افغانستان مسئله تجاوز استعماری شوروی بود که تمام ملت را بر علیه آن بسیج نموده بود.

و با تمام شرایط وحشت و کشتار رژیم و ارتش اشغالگرا با هم امکان مبارزه برای روشنفکران انقلابی مردمی و مترقی در دهات در چند سال اول نسبتاً مساعد بود؛ وهم روحیه تشکل پذیری توده ها برضد رژیم خونخوار ارتش بیگانه نهایت آماده بود. اگر نیروهای انقلابی مردمی خصوصاً کمونیستهای انقلابی آمادگی سیاسی و تشکیلاتی قبلی می داشتند و یادار همان شرایط سالهای (۱۲۵۷ و ۱۲۵۸) با هم میتوانستند خود را متشکل نموده و در راه تقویت جنبش کمونیستی و جنبش ملی و دموکراتیک مساعی لازم بخرج دهند دست آوردهای بهتر و بیشتری در زمینه های مبارزات سیاسی و نظامی در راه ایجاد پایگاه انقلابی، تشکل ارتش

خلق و توسعه آن در بین توده های مسلح در چند منطقه کشور از نگاه خصوصیات منطقه ای وضعف میزان نفوذ نیروهای ارتجاعی اسلامی امکان پذیر بود. و واقعیت های عینی در آنوقت نشان میداد که در آن مناطق توده های خلق از نیروهای واقعاً انقلابی مردمی حمایت میکردند. البته در پهلوی آن مساعدت نسبی شرایط نامساعدتهای زیادی نیز وجود داشت؛ زیرا نیروهای انقلابی در آن شرایط در برابر دنیروی وحشی و دوا بر قدرت امپریالیستی حامیان آنان قرار داشتند و مضافاً چنانکه قبلاً هم تذکار دادیم اکثریت نیروهای که در ابتدا مدعی مبارزه انقلابی پرولتری بودند دچار انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی گردیده و جنبه انقلاب را تضعیف و نیرو های مبارز انقلابی زیادی را به گمراهی کشاندند. و یقیناً که اگر این نیروها روی خط انقلابی پرولتری مبارزات شانرا سازمان میدادند از یکطرف میزان تلفات آنها کمتر بود و از جانب دیگر دست آوردهای در ایجاد پایگاه انقلابی و تشکیل ارتش توده ای و رهبری جنگ مقاومت خلق ما و تقویت مبارزه در جهت رونق بیشتر مبارزات ملی و دموکراتیک و کنترل بخشی از مناطق کشور میگردد.

ولنین میگوید: " نقش مبارز پیشرو راتنها حزبی میتواند بازی نماید که تئوری پیشرو رهنمای آن باشد". در طول تاریخ جنبش کمونیستی جهانی و مبارزات رهائیبخش خلقها در سرنگونی سلطه امپریالیزم و ارتجاع با مشکلات و نامساعدتهای زیادی همراه بوده است و در همه شرایط نیروهای مختلف ارتجاعی و قدرتهای امپریالیستی در سرکوب نیروهای کمونیستی و انقلابی و خلقها دست یازیده اند؛ ولی اگر مبارزات خلقها توسط حزب کمونیست انقلابی رهبری شده نتیجه آن مبارزات به پیروزی انجامیده است. ولی جهت دیگری هم وجود داشته و دارد که نیروهای انقلابی با وجود تعقیب خط انقلابی توسط نیروهای دشمن شکستهای را متحمل شده اند؛ ولی این شکستها موقتی بوده و در هیچ شرایطی جاده مبارزه بر علیه ارتجاع و امپریالیزم صاف و هموار نبوده و بدون مانع و قبول تلفات به پیش نمیرود؛ که در تمام شرایط مبارزه باید مدنظر قرار گیرد و نیز حتی الامکان باید از قربانیهای بی مورد احتراز نمود.

مائوتسه دون میگوید: " کسیکه مدعی باشد تنها در صورتی میتوان انقلاب کرد که قبلاً تضمین گرفته شود که انقلاب صاف و هموار، بدون تلفات و شکست به پیش خواهد رفت به هیچوجه یک فرد انقلابی نیست و یا اینکه دست کشیدن از مبارزه و انقلاب به بهانه اجتناب از تلفات، این در واقع بمعنای محکوم کردن مردم به بردگی ابدی، محکوم کردن آنها به تحمل مصائب و تلفات بی حد برای همیشه میباشد".

بطور خلاصه از مواضع و نظرات تان چنین پیداست که مسئله تنها بر سر ادعاهای امروزی شما از جریانات سیاسی آنروز کشور یعنی بعد از کودتای سیاه (۷) ثور سال (۱۳۵۷) و تجاوز نظامی شوروی در (۶) جدی سال (۱۳۵۸) نیست که حقانیت و عادلانه بودن جنگ مقاومت خلق افغانستان را بر ضد اشغالگران شوروی و رژیم مزدور آن بزرگواران برده اید و یا اینکه نظر دارید که کمونیستها چه باید میکردند و چه باید نمیکردند؛

بلکه مهمتر از آن بطور عام مواضع و نظرات انحرافی تان از ارزیابی جنبش کمونیستی انقلابی کشور و بطور خاص موضع خصمانه تان در برابر کمونیسم انقلابی (مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون) است که همه مواضع تان در برابر استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی از جمله در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره ؛ که خطوط عام استراتژی انقلابی درین کشورهاست، بر همان مبنای نظرات انحرافی تان مشخص میگردد.

از آنجائیکه در کشور مادهاقان اکثریت تقریباً (۷۵) درصد نیروهای تولیدی را در جامعه تشکیل میدهند؛ انقلاب کشور ما در واقع يك انقلاب دهقانی است، و مسئله دهقانان و حل انقلابی مسئله ارضی موضوع اساسی درین مرحله انقلاب کشور ماست. و دهقانان بالاخص دهقانان فقیر و بیزمین نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند. و استراتژی جنگ توده ای طولانی انقلابی برای سرنگونی فئودالیسم کمپرادوریزم و امپریالیسم یگانه راه و شکل عالی مبارزه است.

ولی شما در شرایط کشور ما مقدم بر هر مبارزه خاصتاً در شرایطی که کشور تحت سلطه استعمارگران شوروی و ستم و استبداد و وحشیانه و فاشیستی رژیم رویزیونیست مزدور قرار داشت روی مبارزه اقتصادی کارگران و طرح خواستههای رفاهی و بهبود شرایط کار آنها اصرار داشتید و دارید. و این عبارت از همان "تزی" است که کمونیستها، کارگران و توده های خلق رابه تسلیم در برابر رژیم مزدور و شوروی فرامیخواند؛ تا بقبل شما شرایط بدست آمده در آن زمان بوسیله رفورمهای دولت دست نشانده برای "بهبود" وضع زندگی کارگران مغشوش نیگرديد. منافع اقتصادی کارگران را مقدم بر مبارزه سیاسی برای رهائی خلقهای کشور را از سلطه رژیم جانی و وحشی و استعمارگران فاشیست شوروی مناسبتر و مقدمتر ارزیابی داشته و دارید. که بزعم شما باید نیروهای انقلابی پرولتری و سایر نیروهای مترقی و آزادی خواه و توده های خلق بردگی و ذلت را بر مبارزه سیاسی و نظامی بر علیه رژیم سفاک حاکم و اشغالگران شوروی ترجیح میدادند.

ولی ما عقیده داشته و داریم که در آن شرایط از آنجا که توده های خلق اعم از دهقانان، کارگران، اقشار زحمتکش و آزادیخواهان بپا خاسته بودند؛ بدون هیچ تردیدی انقلابیون پرولتری و سایر نیروهای مترقی وظیفه داشتند درین جنگ مقاومت همزمان با ادامه مبارزات در جهت افشای ماهیت ضدانقلابی باندهای "خلقها"، پرچمیها و سایر گروه های روسی و ماهیت ضدانسانی سوسیال امپریالیستهای استعمارگر در جهت سمت دهی مبارزات خود جوش توده های خلق و ارتقای سطح آگاهی سیاسی شان در راه بسیج و سازماندهی آنها و همچنان افشای ماهیت نیروهای ارتجاعی اسلامی، مداخلات قدرتهای امپریالیستی، دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران، عربستان سعودی، دولت ارتجاعی چین و دیگر نیروهای ارتجاعی در جنگ مقاومت خلق مادر کنار توده ها قرار می گرفتند؛ و در آن شرایط این مبارزه مبرمیت داشت

ودر غیر آن تأکید روی مبارزه اقتصادی کارگران خودتختی از اصول کمونیزم انقلابی بود. ولین میگوید: "درین مستعمرات به مبارزه فی الفور علیه امپریالیزم و فئودالیزم می بایست دامن زده میشد و نیروهای راکه میشد درین مبارزه متحد کرد؛ متحد نمود". و همچنان لنین در دومین کنگره کمینترن از یکطرف بر روی نیاز پیشیبانی کامل وجدو جهد در پیشبرد جنبشهای رهائی بخش ملی در مستعمرات توسط کمونیستها و از طرف دیگر بر روی نیاز به حفظ استقلال کمونیستها و تقویت نیروهای انقلابی درین گونه جنبشهای رهائی بخش ملی تأکید میورزد.

علم مبارزه طبقاتی (م ل ا) حکم میکند که باتحلیل و تجزیه همه جانبه جامعه و مشخص کردن تضادهای طبقاتی وصف دوستان و دشمنان انقلاب جهت مبارزه رامعین نمود؛ و این همان بکار بست اصول ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی است؛ یعنی تلفیق اصول عام کمونیزم انقلابی در کشورها و جوامع مشخص. و از همینجاست که به برنامه حداقل و برنامه حداکثر انقلاب در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره و مستعمره باید توجه داشت. ورنه بقول مائوتسه دون که در دوران انقلاب چین بیان داشته است: "هر صحبتی درباره مارکسیسم که در ورای خصوصیات چین باشد، مارکسیسم مجرد و میان تهی است" و یاعدم توجه باصل "انقلابی نیروی عظیم مارکسیسم لنینسم در تلفیق آن که با پراتیک مشخص انقلابی تمام کشورها نهفته است" میباشد.

همچنان در کشورهای سرمایه داری کمونیستهای انقلابی بادرک این حقیقت هنگامیکه فعالانه مبارزه در راه مصالح روزمره راهبری میکنند باید این مبارزه را با خاطر منافع عمومی آینده دور پیوند دهند و کارگران و توده های زحمتکش را با روح کمونیزم انقلابی پرورانده و بطور پیگیر سطح آگاهی سیاسی آنها را ارتقا دهند؛ تا از عهده رسالت تاریخی شان یعنی انقلاب پرولتری برآیند؛ نه اینکه مبارزه را در راه افزایش دستمزدها و کارگران و بهبود شرایط کار میخکوب کنند.

در تحلیل نهائی شما از پرداختن باین موضوع نه تنها هدف دارید تا مبارزات کمونیستهای انقلابی را بر ضد رژیم مزدور و اشرافکاران شوروی در جهت رهائی ملی که بخشی از مبارزه در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است مورد کوبش قرار دهید؛ بلکه صراحتاً بانفی مرحله تکاملی مارکسیسم لنینسم یعنی "اندیشه مائوتسه دون" راکه در شرایط کنونی جهان عالیترین مرحله تکاملی مارکسیسم است تا سر حدیک "جنبش ناسیونالیستی" پائین آورده اید؛ که خود بمنزله اغماض از حقیقت پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی، اعمار جامعه سو سیالیستی و انقلاب فرهنگی پرولتری (که بر اصل تئوری انقلابی "ادامه مبارزه طبقاتی تحت دکتاتوری پرولتاریا" استوار بود) و تحت رهبری مائوتسه دون در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودال تحقق یافت؛ میباشد. و شما بدین وسیله درین جوامع هر نوع نقش

انقلابی دهقانان فقیر و بی زمین را در اتحاد با کارگران و سایر طبقات و اقشار متروقی جامعه تحت رهبری حزب پرولتری انقلابی در پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی انکار می نمایند؛ که خود انحراف شمار از اصول علمی کمونیزم انقلابی آشکار میسازد؛ و نظرات و مواضع رفورمیستی و اکونومیستی شمانیزا زهمینجامایه میگیرد.

منابع استفاده شده: خدمات فناپذیر مائوتسه دون (از باب آواکیان)، تکامل سوسیالیزم از تخیل به علم (از انگلس، منتخبات لینن، منتخبات مائوتسه دون و مذهب و اسلام (از مارکس و انگلس).